

یادنامه‌ی انبیا و رفیقان

چهارم

سال دوم، شماره ۵۲، شنبه، ۲۱ سرطان ۱۳۹۶، ۲۲ جولای ۲۰۱۷

تاریخ در

خیابان

پرونده به مناسبت اولین سالگرد فاجعه دهمزنگ
دوم اسد ۱۳۹۵

جنبش روشنایی به منابه نقد کل وضعیت و بحران آگاهی
روزشمار تاریخی و سیاسی لین برق ۵۰۰ کیلوولت (نوناپ سابق)

ادبیات سیاسی جنبش روشنایی

اتهام‌های بی پاسخ شورای عالی مردمی

تظاهرات دوم اسد، معقولیت داشت؟

سردرگمی سیاسی شورای عالی مردمی

جنبش روشنایی؛ پس از فاجعه دهمزنگ

دهمزنگ خونین

فرز و فرود در خیابان

استاد دانش و جنبش روشنایی

جنبش روشنایی و محمد محقق

خلیلی و عبور از خط قرمز



جنبش روشنائی به‌مثابه نقد کل وضعیت و بحران آگاهی!



کس دولت دولتیار

طرح مسئله

در آستانه سالروز فاجعه دوم اسد قرار داریم. قرار است شورای بنام «شورای عالی مردمی» تظاهرات دیگر را برگزار کند. در این مقاله کوشش می‌کنم نشان دهم جنبش روشنائی هم به‌مثابه نقد کل وضعیت اجتماعی-سیاسی ما و هم به‌مثابه یک جنبش و نیز جریان اجتماعی چگونه به یک بن‌بست اجتماعی-سیاسی و فکری و به یک فرایند شکسته انجامیده که می‌توان آن را با بحران آگاهی مرتبط دانست. تردیدی نیست که جنبش روشنائی در برابر یک تبعیض برهنه و در برابر سیاست حذف حکومت اشرف غنی شکل گرفت. جنبش روشنائی در واقع محصول یک درد تاریخی ریشه‌دار در سیاست متصلب قبیله‌ی مبتنی بر هژمونی قومی‌بود. دردی که در طول تاریخ با سرکوب هزاره‌ها، تبعیض سیستماتیک علیه این مردم، نفی هزاره‌ها از حیاتِ سیاسی، محروم کردن آنان از منابع اقتدار، نظام آموزشی و ثروت ملی و قرار دادن هزاره‌ها در پایین‌ترین سطح نظام و آسان‌تر از مسیر سالنگ است. نتیجهٔ مناسبات اجتماعی، در ناخودآگاه هزاره‌ها انباشته‌شده است. حضور گسترده مردم در تظاهرات دوم اسد در سال گذشته نشان‌گر یک اعتراض جدی در برابر سیاست حذف و تبعیض حکومت بود. جنبش روشنائی در شرایطِ مجبور به اعتراض مدنی شد که اقدام حکومت به‌صورت واضح مصداق تبعیض سیستماتیک بود. زیرا تمام شواهد و دلایل فنی، مزیت‌های اقتصادی برای منافع و ثروت ملی، ملاحظات اجتماعی و اخلاقی و حق قانونی و شهروندی مردم ثابت می‌کرد و می‌کند که مسیر بامیان برای انتقال برق عملیاتی‌تر، مناسب‌تر، به‌صرفه‌تر و آسان‌تر از مسیر سالنگ است. نتیجهٔ اعتراض اما به یک فاجعه منتهی شد. فاجعه‌ی که بیش از صد انسان کشته و بیش از پنج صد تن زخمی شدند. این فاجعه تراژیک بود و قطعاً مانند هر فاجعه انسانی در بستر تاریخی این کشور معنادار است. مجموعه کنش و واکنش‌های پس‌ازاین رخداد می‌تواند هم به میزان آگاهی جامعه ما در کل و هم به چگونگی فهم جنبش به‌صورت خاص از معنای این فاجعه کمک کند. در این مقاله تلاش می‌کنم در چند بند، ابعاد این مسئله را بازکنم:

یکم. ما و معنای فاجعه:

هزاره‌ها در افغانستان در موقعیت استثنایی قرار دارد. استثناء که آن را ناسیونالیسم افغانی برساخته و با حذف، طرد و تحقیر همراه بوده است. این موقعیت استثنایی باعث شده است که سرنوشت هزاره‌ها با فاجعه در هم‌تنیده شود. هر فاجعه با آگاهی تاریخی همراه است که می‌تواند تجربه‌ی انسان در زمان را دگرگون کند. جامعه‌ای ما با فاجعه دهمزنگ مانند سایر فاجعه‌ها و شکست‌های تجربه‌شده در تاریخ، برخورد عاطفی و احساسی کرد و در نتیجه به تأمل و کشف معنای فاجعه نپرداخت. فاجعه دهمزنگ برای نسل کنونی برخلاف سایر رویدادهای تاریخی به‌صورت مستقیم تجربه شد. حتی این مواجهه مستقیم با فاجعه هم نتوانست در فهم تجربی ما از آن کمک کند. درواقع هرکدام از این فاجعه‌های تاریخی می‌تواند یک مرز تازه‌ی از موقعیت انسانی‌مان باشد که نگاه ما به گذشته و حرکت به‌سوی آینده را آسان سازد و فهم این موقعیت همان معنای فاجعه‌های تحمیل‌شده بر ما است.

پس مشکل چیست؟ جواب این سؤال زمانی ساده‌تر می‌شود که اول بپذیریم جنبش روشنائی و فاجعه دهمزنگ و واکنش‌های پیرامون آن آشکارکننده خرد جمعی، قدرت جمعی، آگاهی جمعی، ظرفیت اجتماعی و وضعیت کلی جامعه ما در کلیت آن بود. به‌بیان‌دیگر جنبش روشنائی قدرت اجتماعی و شعور سیاسی مردم را به نمایش گذاشت، آگاهی مردم را به آزمون نهاد، شکاف‌ها و صف‌بندی‌های نامرئی درون جامعه هزاره را نامستور ساخت و روان‌پریشی اجتماعی-سیاسی و پریشان رفتاری‌های فردی را برملا کرد. در این چهارچوب می‌توان گفت؛ آگاهی مخدوش مردم و نسل جدید ما از موقعیت تاریخی و اجتماعی خود در افغانستان، خوش‌بینی بی‌مورد و توهم آگاهی راستین نسل جدید و نظام اجتماعی دین باره، جن خو و مشیت زده مانع از فهم معنای فاجعه می‌شود. زیرا در این انگاره، ما فاجعه‌ها و تجربه‌های تاریخی را فاقد معنای انضمامی و اجتماعی می‌دانیم و در نتیجه با معنادار ندانستن فاجعه‌ها، خودمان در تداوم و تکرار فاجعه شریک می‌شویم. دقیقاً این همان وضعیت بحران آگاهی در جامعه ما است. اکنون در شرایطی که ما نمی‌توانیم نه تاوان هزینه‌های پرداخته‌شده در مبارزات خود را حساب کنیم و نه می‌توانیم از منظر اخلاقی آن را بکاویم و نه توان سنسجش آن را از منظر عقل سیاسی داریم، آیا نمی‌توانیم اندکی در زمان درنگ کنیم و فاجعه دهمزنگ را بیاد آوریم تا به دور از هیاهو و دام احساسات اندکی در آرامش به بن‌بست آگاهی، تناقضات درونی و ناتوانی خود بیندیشیم و از تکرار تجربه ناکام بپرهیزیم؟! بدون شک باید یاد شهدا و خاطره قربانیان را زنده نگه‌داریم. زیرا تنها با خاطره و به یاد داشتن فاجعه است که به آن می‌توان تأمل کرد تا با کشف معنای آن از تکرار فاجعه دیگر جلوگیری کنیم. اما خاطره با هیاهو و تکرار روش‌های اعتراضی ناکام و خطرناک سنخیت ندارد.

دوم. شرم همگانی و مناسبات ستمگری و ستمبری:

تداوم ستم، تبعیض و جنایت هیچ‌گاه یک‌طرفه نیست. در برابر قدرت سرکوب‌گر همیشه قربانیان و ستمبران منفعل قرار دارند که تأمل به انفعال و روحیه انقیاد آنان از ظلم و ستم بیشتر اهمیت دارد. ایستادن در برابر ظلم و ستم قدرت سرکوبگر تنها با فریاد زدن و تکرار روش‌های که به قربانی دادن بیشتر منجر شود نتیجه‌بخش نخواهد بود. ما ستمبران پیش از هر بار فریاد زدن و سنگ سنگین بالاتر از زور در فلاخن گذاشتن باید به ریشه‌های اجتماعی و فرهنگی انقیاد، تسلیم و شکستمان بپردازیم. تأمل به شکست و بیچارگی اما باشرم نیز همراه است. شرم از این که چرا ظلم و تبعیض تمام‌شدنی نیست، شرم از این که غفلت، سستی و عبرت نگرفتن خود ما نیز در تکرار هر جنایت و فاجعه‌ی تحمیل‌شده برما نقش داشته است. شرم همواره با تأمل در سکوت و با یک اراده آهنین نابودکننده‌ی عامل شرم همراه است. سؤال دیگر این است که آیا ما حتی نمی‌توانیم بی‌شرمیم تا با تأمل ناشی از شرم به شکست خود فکر کنیم؟

عدالت‌خواهان باید بدانند که عدالت و رهایی از تبعیض تنها با آمادگی و تغییر عمیق در درون خود عدالت‌خواهان تحت ستم است که تحقق می‌یابد. عدالت با تضرع و زاری، با تکدی‌گری، تظلّم‌خواهی، مظلوم‌نمایی و یا حتی با تهدید محض به دست نمی‌آید. زیرا تهدیدهای الکی به معنای بی‌قدرتی است. صاحب قدرت نیاز به تهدید ندارد. جنبش روشنائی دقیقاً در چنین وضعیتی قرار دارد. ابزارهای جنبش روشنائی در مبارزه با دولت تبعیض‌گرا و سرکوبگر یا از جنس تضرع و تکدی‌گری است و یا تهدیدهای مفت و الکی. نه‌تنها جنبش روشنائی بلکه جامعه ما در کل باید به عجز و ناتوانی خود بیندیشد و حتی ما همه باید به شرمیم تا در پرتو شرم به رابطه نابرابر و اما پیچیده خود باقدرت سیاسی در چهارچوب مناسبات ستمگر و ستمبر فکر کنیم.

سوم. جنبش روشنائی و فقدان خرد سیاسی:

جنبش روشنائی در ابتدا با شعار مبارزه با تبعیض حکومت و عبور از رهبران سنتی و دلال و با توجه به حضور گسترده مردم، نسبتاً مقبولیت عام پیدا کرد. پس از مدت‌زمان کوتاه ثابت شد که شورای رهبری جنبش نه درک درست از واقعیت‌های سیاسی افغانستان دارد و نه توان خلق گفتمان روشنگری در حوزه عمومی را که باید مهم‌ترین رسالت جنبش روشنائی می‌بود. جنبش روشنائی نه‌تنها مناسبات قدرت در ساختار جامعه افغانستان و خرده شکاف‌های نسلی و هنجاری درون جامعه هزاره را درست نفهمیده که حتی با متغیرهای سیاست کشورهای بزرگ دخیل در افغانستان هم کاملاً بیگانه است. قدرت بیان تحلیل ریتوریک (rhetoric) سیاسی در جنبش روشنائی غائب است. در عوض کل سرمایه جنبش روشنائی تاکنون حرافی، وراچی و پنف و پتاق گویی بوده است. جنبش روشنائی با سوز و موضوع اصلی سیاست که مردم باشد نتوانسته است ارتباط برقرار کند و بدون ارتباط با مردم چه به لحاظ پیوند ارگانیکی و چه به لحاظ الزامات قرارداد مکانیکی نمی‌توان ارزش‌های سیاسی دموکراتیک و فرهنگ سیاسی عقلانی را ترویج ساخت تا در چهارچوب نظم عقلانی از خواست مردم سخن گفت و برای تحقق آن تلاش کرد.

انشانویسی، وراچی و حماسه‌سرایی جنبش روشنائی ثابت می‌کند که هیچ آگاهی راستین معطوف به حقیقت پراگماتیک سیاسی در پشت سر جنبش قرار ندارد و درنتیجه جنش حمایت آگاهی ساختاری ندارد. یکی از نشانه‌های عقل سیاسی منطقی گفتگو، استدلال و قدرت اقناع در راستای مشارکت گسترده است. منطق که ریشه‌های گفتمان نظم مدنی و اخلاق دموکراتیک را پی‌ریزد و به آفرینش نظام هنجاری مدنی و آرمان انسانی مشترک منتهی شود. منطق که توانایی اقناع گروه‌های مختلف و ظرفیت مدیریت علایق و گرایش‌ها متنوع را داشته باشد که اما جنبش فاقد این توانایی‌ها است. جنبش تلاش نکرده است ادبیات نظام سخنی را بپروراند که تمام مردم افغانستان (باوجود همه گسست‌های اجتماعی و حتی در وضعیت هزاره هراسی افغانستان) در آن آرمان انسانی و چشم‌انداز بزرگ مشترک را ببینند تا بدین ترتیب منطق روشنائی در کل افغانستان تکثیر گردد. بلکه برعکس جنبش در راستای رادیکال کردن ادبیات قومی سیاست، گسترش نفرت قومی و ایدئولوژیک کردن مطالبات و گفتار خود عمل کرده است. پیشنهاد من نه‌تنها به جنبش روشنائی بلکه به تمام گروه‌های عدالت‌خواه و بخصوص به مردم ستمدیده هزاره این است که مبنای مبارزات مدنی و عدالت‌خواهانه‌شان را نه بر اساس هویت قومی که بر محور ارزش‌های سیاسی دموکراتیک و عدالت اجتماعی در قالب نظام سخن و گفتمان عقلانی-انتقادی معطوف به کرامت انسانی و حقوق برابر شهروندی استوار کنند. جنبش روشنائی زمانی موفق خواهد بود که میان همه اقشار و اقوام دیگر همدست پیدا کند. این نگرش پایه فلسفی و معرفتی قدرتمند دارد و آن این است که ‘حیاتِ مَن’ منوط به ‘دیگر’ است. حذفِ مَن’ در درازمدت حذفِ آن ‘دیگر’ است. مَن’ که قصد نابودیِ ‘دیگری’ را داشته باشد و او را به رسمیت نشناسد به هدف خویش نخواهد رسید. زیرا شرط آگاهی به ‘خود بودِ خود’، به‌مثابه ‘هستنده’ آن است که ‘دیگری’ این ‘مَن’ و یا ‘خود بودِ خود’ را به رسمیت بشناسد. تلاش برای دسیبایی به عدالت اجتماعی و برابری در منزلت و حقوق انسانی، فقط با به رسمیت شناسی متقابل ذهنی و عملی تمام مردم افغانستان ممکن می‌گردد.

یکی دیگر از نشانه‌های غیبت خرد سیاسی در جنبش روشنائی این است که جنبش از یکسو قدرت انحصارگر دولت را نقد می‌کند و از سوی دیگر به ناعقلانی بودن مشروعیت قدرت رهبران سنتی حمله می‌کند اما برعکس خود جنبش به تمرکز قدرت درونی خود به شیوه غیر دموکراتیک در راستای تحکیم و تثبیت اتورپته کاریزماتیک پرداخته است. بنابر این جنبش روشنائی اسیر تناقضات درونی و غیرعقلانی خود است. تلاش برای برجسته‌سازی وجوه کاریزماتیک رهبران جنبش روشنائی گویای این واقعیت تلخ است که برخلاف هیاهوها مبنی بر ظهور نسل جدید مجهز به آگاهی جدید، نسل نو ما نه به آگاهی تجربی و حتی نه به عقل قیاسی مجهز است. از همین رو می‌توان گفت جنبش روشنائی به‌مثابه نقد کل وضعیت بیانگر غیبت آگاهی جدید و دموکراتیک در جامعه ما به شمار می‌رود.

آگاهی سیاسی مبتنی بر عقلانیت سیاسی همواره قدرت را هم در درون جنبش‌ها و یا سازمان‌ها و هم قدرت رسمی دولت را نقد می‌کند و کنترل می‌کند. در فقدان همین نقد قدرت در دون جنبش روشنائی بود که جنبش به‌جای تبدیل‌شدن به یک‌نهاد باز و با مشارکت چرخشی و متناوب افراد به یک حلقه کوچک بسته و بی‌تأثیر تبدیل شد که با ادبیات حماسی و ایدئولوژیک نما، عاطفه جمعی مردم را نشانه گرفته تا مشروعیت‌شان را نه با الزامات عقلی که بر احساسات و خصال کاریزماتیک پی‌ریزی و تحکیم کنند. ازاین‌رو می‌توان گفت جنبش روشنائی ندای نو و صدای نسل نو نیست بلکه بازتولید مناسبات قدرت طاغیه‌ی و محلی در درون جامعه هزاره است.

چهارم. منجی گرایي و آیینی شدن جنبش روشنائی:

پَر رنگ شدن نقش چند فرد مشخص در جنبش روشنائی و تلقی کردن آنها به‌عنوان منجی و میل گسترده به رهبر پرستی از پایین و رهبرگرایی از بالا و تقلیل عدالت‌خواهی و مبارزه سیاسی به رجزخوانی، روضه‌خوانی، نق زنی، مظلوم‌نمایی وقیحانه و تنزل خاطره و یادآوری فاجعه به عزاداری و ذکر مصیبت به معنای مسئولیت‌گریزی و راحت‌طلبی مردم ما است که ریشه در فرهنگ و جامعه منجی گرای ما دارد. از این منظر نیز می‌توان جنبش روشنائی را نقد کل وضعیت و بحران آگاهی در جامعه ما دانست. بدون شک جامعه که دنبال منجی و رهبر پرستی است روی سعادت را نخواهد دید. زیرا آنها منتظر منجی از عالم غیب استند و یا این‌که نجات را در پیروی از رهبر می‌بینند که این حالت از یک‌طرف باعث به مفاک سپردن تفکر می‌شود و مردم خود را برای تفکر و پرسش از وضعیت و فحایع زحمت نمی‌دهند و از طرف دیگر با سپردن مسئولیت به یک و چند فرد در مقام رهبر منجی می‌شود.

درست به همین دلیل است که عوام‌فریبان، سودجویان که دنبال منافع شخصی خود استند و قدرت‌طلبان که جبران کمبودهای روانی، شخصیتی و فکری خود را در شهرت و تصرف قدرت جستجو می‌کنند در رأس رهبری قرار می‌گیرند و به دور باطل انحطاط و بدبختی مردم ادامه می‌دهند. نتیجه این وضع اما خطرناک است. زیرا مردم به خشونت خو می‌گیرد و منجی گرایي، رهبر پرستی و دلالی شارلاتان‌ها و عاشقان اربابی، با سرنوشت مردم زمینه را برای گسترش اعمال قدرت سرکوبگرانه و فرهنگ تبعیض و حذف بیشتر فراهم می‌کند. جنبش روشنائی از این منظر نیز پارادوکسیکال است زیرا جنبشی که قرار بود در راستای تحرک اجتماعی، ترویج مسئولیت‌پذیری اجتماعی، تقویت مشارکت مردم در مقام کارگزاری تاریخ برای تعیین سرنوشت خود و گسترش ارزش‌های روشنگری عمل کند، خود در لایه‌های تاریکی گیر مانده و در چنگال نمادهای آیینی و الزامات دست‌وپا گیر سنتی ضد ارزش‌های روشنگری گرفتار شده است.

پایان. چه باید کرد.

جنبش روشنائی باید به لحاظ فرم به‌صورت بنیادی تغییر کند. منظور از تغییر بنیادی این است که جنبش نه با چهره‌های غوغاگر، خنثی و ناتوان فعلی که با حضور و مشارکت تمام نیروهای اجتماعی از نو با حفظ همین عنوان زیبای روشنائی و با دنبال کردن محتوا و ارزش‌های روشنگری به‌عنوان هدف خود، بازسازی شود. زیرا روشنائی با رخداد دهمزنگ و خون عدالت‌خواهان پرپر شده گره‌خورده است و از این لحاظ صرف‌نظر از پیوند آن با خرد روشنگری و نیز بار زیبای نشاسانه آن، دال و نشانه بازنمایی خاطره قربانیان فاجعه روشنائی خواهی نیز تلقی می‌شود.

منظور من از جنبش هم بازنمایی همان حضور گسترده مردم در خیابان بود نه شورای کذایی فعلی بنام شورای عالی مردمی جنبش روشنائی که هیچ پیوند و ربط با روشنائی ندارد. بنابراین جنبش اگر می‌خواهد در راستای عدالت اجتماعی مبارزه کند در مرحله اول باید به فعالیت سازمانی بپردازد که بر پایه مشارکت همگانی و چرخش نخبگان به‌صورت گروهی و نویتی در رهبری استوار باشد تا زمینه برای کار جمعی، فعالیت نهادی، بهره‌گیری از خرد جمعی و نهادینه شدن مشروعیت عقلانی فراهم‌شده و از انحصار قدرت، از شخصیت محوری، از بازی با سرنوشت مردم و از بازتولید فرهنگ سیاسی منجی گرا و پدرسالار جلوگیری شود. اما به لحاظ محتوی جنبش می‌تواند با همیاری نهادهای و شخصیت‌های علمی در راه‌اندازی مباحث انتقادی در راستای گسترش شناخت جامعه و سیاست و تاریخ که برانگیزنده تأمل به وضعیت موجود باشد در راستای کشف افق روشن برای آینده به‌صورت منظم و مستمر تلاش کند. جنبش باید همزمان با نقد قدرت دولت در بیرون، قدرت خود را از درون نیز نقد کند و برای ایجاد یک چشم‌انداز نظام مشروعیت عقلانی و رهایی‌بخش و منظومهٔ فکری اخلاقی و احیاء امید از دست‌رفته و اعتمادبه‌نفس درهم‌شکسته مردم ببندیشد و چاره‌جویی کند. جنبش باید در جهت تقویت وسائل ارتباطی و دسترسی به رسانه و کانال‌های تولید اندیشه و ابزار گفتگو همت بگمارد. تنها در چنین شرایطی است که می‌توان با دولت تبعیض‌گرا و ستمگر مبارزه کرد و روحیه زیاده‌خواهی و طلبکاری قدرت تمامیت‌خواه را که در راستای تضعیف و بدنام ساختن جریان‌های عدالت‌خواه صورت می‌گیرد، خنثی کرد. جنبش روشنائی نباید تنها به یک شیوه اعتراض مدنی مانند تظاهرات که در شرایط فعلی به‌شدت خطرناک است، اصرار ورزد. جنبش باید با تعبیه مکانیسم‌های عینی از طریق رقابت سیاسی در انتخابات و با جلب آراء مردم برای اصلاحات و تأمین عدالت اجتماعی، به اهداف و خواست انسانی‌اش ضمانت اجرایی و عملی فراهم کند. از این طریق می‌تواند با مراجع و نهادهای بین‌المللی و نهادهای وابسته به سازمان ملل هم ارتباط برقرار کند تا هم در تأمین شفاییت و عدالت در پرونده‌های تحت بررسی دولت و هم در ایجاد پرونده در مورد جنایت‌های جنگی و جنایت علیه بشریت مرتکب شده توسط طالبان و نیز در راستای به رسمیت شناسی و اثبات نسل‌کشی هزاره‌ها در دوره عبدالرحمن از آنان کمک خواسته و برای تحقق آن با شکیبای استراتژیک تلاش نماید.





کخ اسد بودا

چرخشی در حال وقوع است. مردمی که پیش از این دردهایش را در مناسک مذهبی به اشک و آه و ماتم تبدیل می‌کردند، اکنون در خیابان‌ها با حقیقی‌ترین زبان سخن می‌گویند. این حرکت‌های خیابانی، مردمی و خودجوش و در آن‌ها همگان به‌صورت برابر مرجع حقیقت‌اند. هیچ رهبری جهادی و غیر جهادی در پشت این اعتراض‌ها نیست و هیچ حزب سیاسی آن‌ها را برنامه‌ریزی نمی‌کند.

۱-کشتار و تکفیر هزاره‌ها در تاریخ افغانستان پدیده‌ای چندان تازه نیست. نخستین بار هوتکیان از امپراتوری عثمانی درخواست کردند که هزاره‌ها را مردم کافر اعلام نمایند. هرچند آن‌ها در این راستا توفیق کامل نیافتند ولی به‌رحال از هر فرصتی ممکن برای کشتار و نابودی هزاره استفاده کردند. به روایت کروسنسکی، کشش لهستانی، هوتکیان، به معینت ولایت عهدی «شرف افغان» پنج‌صد تن از سران و بزرگان هزاره را در یک روز در اصفهان سر بریدند. در زمان احمدشاه ابدالی نیز بخش‌های زیادی از سرزمین‌های مردم هزاره تصرف و ساکنان آن‌ها کشته و آواره شدند. دهشت‌ناک‌ترین قتل‌عام هزاره‌ها در زمان عبدالرحمن صورت گرفت؛ قتل‌عامی شصت‌بودو درصدی‌ای که از نظر تاریخی در این حوزه تمدنی دیده نشده است. سال‌های پس از قتل‌عام را باید سیاه‌ترین دوران تاریخ هزاره دانست: دوران برده گیری، کار اجباری، مالیات بر نفس، اخراج اجباری، سرکوب و غارت‌ها و چپاول‌های سازمان‌یافته. هزاره‌ی پس از قتل‌عام «فیگور تاریخی» است که هرکسی حق دارد او را بکشد، بدون آن‌که قاتل و مجرم شناخته شود. او نه آن‌قدر مقدس است که قربانی به شمار آید و نه آن‌قدر به‌دور از توجه قدرت که کشته نشود.

۲-واکنش هزاره‌ها در برابر این کشتارهای بی‌رحمانه، معمولاً سوگواری در درون خانه یا مسجد و حسینیه بوده است. حسینیه در میان هزاره‌ها دارای نوعی کارکرد تاریخی و دست‌کم از زمان عبدالرحمان بدین سو، مکان عزاداری قربانیان جنگ بوده است. عزاداری در حسینیه‌ها بیش از آن‌که نوحه و عزا برای شهیدان کر بلا باشد، سوگواری جمعی در رشای کشته‌شدگان جنگ، به‌ویژه کشته‌شدگان قتل‌عام ارزگان است. درون‌مایه‌ی اصلی این مناسک را یادآوری قربانیان جنگ تشکیل می‌دهد. به سخنی دیگر، عزاداری، نوعی «زبان پنهان» و «تقیه در یادآوری» است. کشته‌شدگان کر بلا، فقط سوژه‌ی فرافکنی مصیبت‌ها و قتل‌عام‌های تاریخی و حسین و یارانش در حقیقت، روایت استعلایی از مردان خاکی و زمینی است که در جنگ جان باختند. خرابه‌ی شام، زبان پنهان کارخانه‌های کار اجباری و زندان‌های خوف‌ناک کابل در زمان عبدالرحمن و بازگشتِ اهلبیت بی‌سرپرست از شام داستان زنان بی‌سرپرستی که پس از مرگ همسرانشان در زندان‌های کابل، به توب بستن، تیل‌داغ‌کردن و یا چنان‌که ریاضی هروی می‌نویسد فرو افگندن آنان از بالای کوه آسمایی، راه خانه را گم کردند و به‌عنوان کنیز در بازارهای جهان به فروش رفتند.

۳- مناسک عزاداری به‌عنوان زبان پنهان یادآوری کشته‌شدگان جنگ، برای کسانی که در هزاره‌جات زندگی کرده‌اند، به‌روشنی قابل‌فهم است. به نظر می‌رسد اگر در این مورد که عزاداران هنگام گریستن چه کسانی را به یاد می‌آورند، پژوهشی تجربی صورت بگیرد، نتایج پژوهش نشان خواهد داد که عزاداران وابستگان نزدیک شان را به یاد می‌آورند. مراسم سوگواری بیش از آن‌که هم‌ذات‌پنداری با حسین باشد ـ هرگز چنین چیزی واقعیت تجربی ندارد ـ هم‌ذات‌پنداری با تاریخ و سرگذشت خود آن‌هاست. این امر که حضور زنان در مساجد اهل تسنن تا هنوز در افغانستان ممنوع است ولی حضور زنان هزاره در مناسک عزاداری، پرتنگ‌تر از مردان است، هم‌پیوندی مناسک عزاداری و صحنه‌های از سرگوازی در رشای شهیدان ارزگان را به‌خوبی نشان می‌دهد که در آن زنان به‌صورت دسته‌جمعی بر سر جنازه‌ها «مخته» می‌کردند. به‌رحال، به‌دور از وراجی‌های الاهیاتی ملام‌های که با برگشتن از قم و مشهد به‌عنوان «دانای کل» خودشان را در میان مردم جا زده و ماجرای کر بلا را در چارچوب ایدئولوژی جمهوری اسلامی و شخص خامنه‌ای در میان مردم تبلیغ و ترویج می‌کنند، عزاداری کر بلا نوعی زبان جمعی و مخفی تاریخ است: تاریخی که فقط در صدای خاموش خاطره و در عالم ذهن بازخوانی می‌گردد. از نقطه‌نظر تاریخی، با جنگ‌های غرب کابل و مقاومت تاریخی هزاره‌ها، نخستین بار این زبان پنهان به زبان حقیقی و آشکار بدل گردید: حضور تاریخ از فضاهای مخفی و سرپوشیده به خیابان. البته هنوز رسیدن به مرحله‌ی ناپ حضور تاریخ در خیابان راهی درازی در پیش است، هنوز کارناوال‌های عزا در خیابان‌های کابل، تجربه‌های تلخ تاریخی‌شان را به حسین فرافکنی می‌کنند و بازار برده ریگ مناسک رونق خاصی دارد، اما به‌رحال تاریخ و زبان نوینی در حال تکوین است. هزاره‌ها به‌جای برگزاری مراسم عزاداری در تکیه خانه‌ها خواهان حششان در خیابان‌ها هستند و به‌جای پرچم سُرخ کر بلا تصاویر قربانیان هزاره و شعارها و پلاکاردهایی را که در آن‌ها از حق زمینی و انسانی سخن به میان است، در دست دارند. حضور به این شیوه، حتی اگر پراکنده و دیاسپورایی باشد، باز هم نوعی فاصله‌گیری آن‌ها از زبان مخفی را نشان می‌دهد؛ فاصله‌گیری که اگر در راه آن سنگ‌اندازی نشود، در درازمدت به حضور حقیقی آنان در تاریخ منجر خواهد شد. اعتراض سراسری هزاره‌ها در چند روز اخیر در گوشه و کنار جهان، حتی اگر تأثیری در روند کنونی نداشته باشد، نشانه‌ی شکل‌گیری آگاهی تاریخی جدید در تاریخ هزاره‌ها هست. تاریخ با همین رخدادهای ساده آغاز می‌گردد: قیام ساده و بی‌الایش گاو سوار و یا حرکت گروهی کوچک به خیابان‌ها و اعلام ناراضیتی شدید از وضعیت.

۴- قامت راست کردن از زیر بار قتل‌عام ۶۲٪ این خشونت برساننده‌ی هولناک تاریخی هرگز کار آسانی نبود. پاسداری از دست‌آوردهای این خشونت برساننده با خشونت نگهدارنده و قانون توسط حکومت‌های چوپانی، امکان شکل‌گیری جنبش اعتراضی هزاره را دشوارتر کرد. البته به‌رغم این قتل‌عام، مقاومت هزاره‌ها در برابر عبدالرحمن، یکی از درخشان‌ترین مقاومت‌های تاریخ است. هزاره‌ها در چندین نوبت شکست‌های بسیار سنگینی بر لشکریان عبدالرحمن وارد کرد، به گونه‌ی که اگر تشویق و حمایت انگلیسی‌ها نمی‌بود، نمی‌توانست دیگر با هزاره‌ها روبه‌رو شود. برخلاف تاریخ‌نگاران رسمی و غیررسمی که حوادث قرن قتل‌عام را در چارچوب ذهنیت اقتدارگرای قوم حاکم، تحلیل و تفسیر کرده‌اند، مهم‌ترین دلیل شکست هزاره‌ها در برابر عبدالرحمن، چنان‌که در کتاب «دختر وزیر» آمده است، نبود «پول» و «اسلحه» بوده‌دوعاملی که در حال حاضر نیز مهم‌ترین نقطه‌ضعف هزاره‌ها به شمار می‌روند. به روایت هملتون پشتون‌ها در یک جنگ نابرابر و تنها به کمک اسلحه و پول انگلیس توانست مقاومت مردم هزاره را در هم بشکنند. ریاضی هروی در عین‌الوقایع به‌رغم حماسه‌سرایی‌های اجداد ابدالی‌اش، در مواردی خودش را لوده و به سرسختی، شجاعت و پایداری هزاره‌ها اعتراف می‌نماید. او در کتاب «عین‌الوقایع» موردی را یادآور می‌شود که یک نفر هزاره با تفنگ دهن‌پر بیست نفر از سپاهیان عبدالرحمان را از پای درمی‌آورد و حتی پس از زخمی شدن وقتی سپاهیان می‌آیند که او را بکشند، چند نفر را با کارد زخمی می‌کند.

۵- به‌رحال، هزاره‌ها در این جنگ نابرابر شکست خوردند، نیروی رهایی‌بخشی تاریخ اما به پایان نمی‌رسد. همیشه کسانی خواهند بود که از میان خاکستر قتل‌عام به پا خاسته و ظالمان را به دادگاه تاریخ فراخوانند. آن نیروی مسیاینک که سبب می‌گردد یک نفر با تفنگ عادی بیست نفر را که مسلح با بهترین تفنگ‌ها بودند از پای درآورد، هرگز به صفر نمی‌رسد. درست است که «وضعیت اضطراری برای ستمدیدگان قاعده است» ولی همیشه این امکان وجود دارد که آن‌ها با ایجاد یک «وضعیت اضطراری حقیقی» خطری را که فقط به آن‌ها اختصاص دارد، همگانی سازد. قیام گاو سوار(۱۳۲۴) در برابر مالیات سنگین حکومت را باید مهم‌ترین قیام مردمی و واکنش حقیقی علیه وضعیت دانست: حرکت سیاسی تاریخی و بیرون زدن امر مزید از خانه و حسینیه، محاصره کردن دفاتر دولتی در هزاره‌جات و درنهایت تحمیل خواست سیاسی مردم بر حکومت. گاو سوار بنیان‌گذاری یک سیاست حقیقی است: سیاست معطوف به جمع و برابری خواهانه، به گونه‌ی که هرکسی فارغ از ویژگی‌های اجتماعی و مذهبی به‌عنوان یک انسان ژنریک می‌تواند مرجع حقیقت باشد. ویژگی اصلی این قیام عدالت‌خواهانه، مداخلهٔ انقلابی در تاریخ و طغیان امر مزید در برابر قانون است.

۶- قیام گاو سوار، به نحوی ستم نامحدود را به ستم سنجش‌پذیر بدل نموده و حکومت را به محدودیت‌های ستم‌گری‌اش، حداقل در هزاره‌جات، آگاه ساخت.

اما به‌رحال این قیام فقط رهایی انسان هزاره از عدم تعین در روستاها بود. قیام چنداول در سال ۱۳۵۸ را می‌توان قیام شهری و «حضور تاریخ در خیابان» دانست. این قیام طغیان گروه مازاد محروم در متن شهر، در برابر شهر بود و درواقع تناقضات درونی تاریخ را آشکار می‌ساخت. تحلیل این قیام اجتماعی به‌عنوان قیام در برابر کفر و الحاد و در چارچوب مذهب و الهیات گمراه‌کننده است. قیام چنداول، اعتراض به تمام زمینی، مردمی، برابری خواهانه و دارای جوهر مسیاینیک تاریخی-اجتماعی بود. نتایج سنگین سیاسی، پیامدها حاشیه‌ها و درنهایت مصادره‌ی آن توسط گروه‌های سیاسی و مذهبی فرصت‌طلب را باید از اصل این قیام تفکیک کرد. حتی اگر ازنظر تاکتیکی یک خطای سیاسی و تضعیف پایگاه اجتماعی- سیاسی هزاره‌ها تلقی گردد، ربطی به ماهیت تاریخی آن ندارد. این قیام سنجش‌پذیرساختن قدرتی بود که جز هزاره‌ها دیگر هیچ نیروی شهری در کابل نتوانست در برابر خشونت نامحدود آن بایستند. به‌رغم محرومیت‌های اجتماعی و تاریخی، آن‌ها توانستند دست‌کم در زمان محدود وضعیت اضطراری را که مخصوص جوانی‌های هزاره و هزاره‌های جوانی بود، همگانی ساخته و یک وضعیت اضطراری حقیقی را در تمامی شهر کابل به وجود آورد.

۸- قیام گاو سوار، برقراری وضعیت اضطراری حقیقی در هزاره‌جات و ناگزیر ساختن حکومت به لغو قانون سنگین مالیات بود؛ یگانه خشونت مسیحایی و بدون خون‌ریزی در تاریخ افغانستان. قیام چنداول ایجاد وضعیت اضطراری حقیقی در پایتخت و در بیخ گلوی حکومتی بود که بزرگ‌ترین قدرت جهان(شوروی) از آن حمایت و پشتیبانی می‌کرد. فرجام این قیام، اما، خونین بود: سر به نیست کردن نخبه‌های فکری و ریختن خون گرم هزاره‌ها در خیابان‌های سرد و

تاریخ در خیابان



تاریخ در خیابان

۳

حضور تاریخ در خیابان هرروز فراگیرتر

وجدی‌تر می‌گردد. تبعیدیان غریب هزاره

در هرکجای دنیا، حتی اگر تعدادشان اندک

هم باشند، به اعتراض علنی و مدنی

در خیابان‌ها روی آورده‌اند. حرکت‌های

کوچک و پراکنده‌ی که در این روزها

دیده می‌شوند، نشانه‌ی شکل‌گیری

رؤیابها و آرزوها و شیوه‌های اعتراضی و

حق خواهی نو در کامیونتی‌های به‌شدت

دایاسپورای هزاره است. این حرکت‌ها

کاملامردمی و خودجوش‌اند. ترکیب

سنی و جنسیتی تظاهرات کنندگان

نشان‌گران است که در این صدا همگان

به‌صورت برابر مرجع حقیقت‌اند. هیچ

رهبری جهادی و غیر جهادی در پشت

این اعتراض‌ها نیست و هیچ حزب

سیاسی آن‌ها را برنامه‌ریزی نمی‌کند.

حرکت ناب مردمی است؛ حضور زنده‌ی

تاریخ در خیابان و به‌جای که انقلاب‌ها و

رخدادهای بزرگ جدید در آن رخ داده‌اند.

خیابان، مکان اصلی جابه‌جای قدرت در

جهان امروز است.

خون‌خوار کابل. آن بارقه‌ی امید سیاسی-اجتماعی که مردم را از عزاداری به انقلاب و از حسینیه‌ها به خیابان کشاند، به‌شدت تمام سرکوب گردید. این سرکوب، اما، پایان تاریخ نبود. رخداد عدالت‌خواهانه‌ی غرب کابل را می‌توان حضور حقیقی هزاره‌ها در خیابان تاریخ و تاریخ در خیابان دانست. خیابان فقط خانه فقط محل رفت‌وآمد نبود، سنگر هم بود. خیابان به زبان سوژه‌های تاریخی سخن می‌گفت، به زبان سوژه‌های که چرخه‌ی تکرار تاریخ را متوقف کرده بودند. مزاری به حیث سوژهٔ حقیقت توانست یک وضعیت اضطراری حقیقی به وجود آورد؛ وضعیتی که در آن انسان هزاره فقط قربانی نبود، می‌توانست خطر هم باشد. ۲۳ سنبله سال ۱۳۷۳، نماد حضور حقیقی هزاره‌ها در تاریخ است. قیامی عدالت‌خواهانه‌ی که در ابراهیم گاو سوار از روستاها آغاز شد و در چنداول به عدالت‌خواهی شهری و خیابانی بدل گردید، در غرب کابل حقیقت تاریخی پیدا کرد. اکنون فقط شعار نبود، تفنگ هم بود، فقط روضه نبود، دمپوره و داود سرخوش هم بود، تنها کشته شدن نبود، کشتن هم بود. هرچند سنگینی این حضور سبب گردید که از عربستان و ایران تا پاکستان و متحدان غربی‌اش، از پنجشیر و پغمان تا سوروبی و قندهار، از ملاحای ریاض تا آیت‌الله‌های تهران و بالاخره از دولت رناتی تا امارت اسلامی طالبان، همه و همه این رخداد عدالت‌خواهانه را تضعیف نموده و هزاره‌ها را از خیابان، این صحنه‌ی اصلی تاریخ، به حسینیه‌ها و عزاخانه تبعید نمایند. تاریخ اما ورق خورده بود. کشتارهای بی‌رحمانه، قتل مزاری و هزاران تکنیک حذف و طرد دیگر نتوانست کار گر آید و هزاره‌ها را از خیابان به خانه و فضاهای ماتم‌زده‌ی حسینیه‌ها بازگرداند. عدالت‌خواهی اندک‌اندک دارد دیونوسوسی و خیابانی می‌شود.

۹- حضور تاریخ در خیابان هرروز فراگیرتر وجدی‌تر می‌گردد. تبعیدیان غریب هزاره در هرکجای دنیا، حتی اگر تعدادشان اندک هم باشند، به اعتراض علنی و مدنی در خیابان‌ها روی آورده‌اند. حرکت‌های کوچک و پراکنده‌ی که در این روزها دیده می‌شوند، نشانه‌ی شکل‌گیری رؤیابها و آرزوها و شیوه‌های اعتراضی و حق خواهی نو در کامیونتی‌های به‌شدت دایاسپورای هزاره است. این حرکت‌ها کاملاً مردمی و خودجوش‌اند. ترکیب سنی و جنسیتی تظاهرات کنندگان نشان‌گر آن است که در این صدا همگان به‌صورت برابر مرجع حقیقت‌اند. هیچ رهبری جهادی و غیر جهادی در پشت این اعتراض‌ها نیست و هیچ حزب سیاسی آن‌ها را برنامه‌ریزی نمی‌کند. حرکت ناب مردمی است؛ حضور زنده‌ی تاریخ در خیابان و به‌جای که انقلاب‌ها و رخدادهای بزرگ جدید در آن رخ‌داده‌اند. خیابان، مکان اصلی جابه‌جای قدرت در جهان امروز است. کاخ‌ها، جایش را به خیابان داده است و تقدیرها در خیابان‌ها رقم می‌خورند. انقلاب‌های بزرگ دنیا، قیام‌های عدالت‌خواهانه در برابر تبعیض‌های قومی و نژادی و جنبش‌های ضد استعماری خیابان را به‌عنوان صحنه‌ی اصلی نبرد انتخاب کرده‌اند. آنچه در حال حاضر از آن به‌عنوان «بهار عربی» یاد می‌شود، حضور مردم ناراضی در خیابان‌ها است: بهار عربی، بهار خیابانی است، همان گونه که انقلاب‌های بزرگ مدرن، انقلاب‌های خیابانی هستند. به هر صورت حضور تبعیدیان غریب هزاره در خیابان‌های جهان، گامی هرچند ضعیف، اما درخشان است. چرخشی در حال وقوع است. مردمی که پیش از این دردهایش را در مناسکِ حسینی به اشک و آه و ماتم تبدیل می‌کردند، اکنون در خیابان‌ها با حقیقی‌ترین زبان سخن می‌گویند. در میان بی‌شمار کشورهای که آوارگان هزاره در آن‌ها وجود دارد، ایران، تنها کشوری است که تحمل حضور هزاره در خیابان را ندارد و مهاجرین هزاره‌ی مقیم ایران تا هنوز ناگزیرند تاریخشان را با زبان پروزا و رمز مناسک دینی بیان نمایند. اما به‌رحال اخراج اجباری هزاره‌ها از افغانستان که قدرت فاتح آن را نابودی هزاره‌ها تصور می‌کرد، اکنون اندک‌اندک به وجدان بیدار دایاسپورایی بدل می‌گردد؛ وجدانی که هرگز نمی‌خواهد خیابان تاریخ را ترک گوید.





کح رضا لعلی

جنبش‌ها و اعتراض‌های اجتماعی معمولاً در هر کشور بر مبنایی یک نارضایتی سیاسی و اجتماعی شکل می‌گیرند. این‌که موفقیت و پیروزی جنبش‌ها به کدام مؤلفه‌ها برمی‌گردند، موضوع بررسی در این یادداشت نیست. اما آنچه مهم است، مردمی بودن و مسئولیت‌پذیری یک حرکت اجتماعی در قبال آرمان و اهداف که برای رسیدن به آن دست به مبارزه میزنند، است. هر حرکت سیاسی و اجتماعی و یا جنبش‌های اجتماعی بر اساس یک هدف تعریف‌شده شکل می‌گیرد و بر محور آن می‌تواند بسیج اجتماعی را به وجود آورد. در این میان جنبش‌روشنایی که یکی از جدی‌ترین و مردمی‌ترین اعتراض‌های اجتماعی در تاریخ افغانستان بود که در برابر توزیع ناعادلانه امکانات دولتی، تبعیض در برابر اقلیت‌های قومی و به‌خصوص هزاره‌ها، و مهم‌تر از همه تغییر لاین برق پنج‌صد کیلو ولت که از ترکمنستان وارد افغانستان می‌شد؛ به وجود آمد. این لاین برق که بالاترین هزینه مالی را داشت و به کمک بانک انکشاف آسیایی تطبیق می‌شد، در داخل افغانستان به مداخله وزارت برق و دولت افغانستان از مسیر بامیان(مسیر اصلی بود) تغییر کرد و مسیر سالنک انتخاب گردید. مردم و به‌خصوص رهبران جامعه هزاره در برابر این تصمیم حکومت واکنش جدی نشان داد. ابتدا معاون دوم ریاست جمهوری با ذکر نامه‌ی به ریاست جمهوری خواستار تطبیق این لاین برق از مسیر اصلی(بامیان) شد، بعدازآن نمایندگان مردم در مجلس و سرانجام محمد محقق و کریم خلیلی اعتراض و نارضایتی‌شان را از تغییر مسیر لاین برق اعلان کردند. هرچند این اولین پروژه‌ی بزرگ انکشافی بود که می‌توانست هزارستان را از تاریکی مطلق نجات داده و زمینه را برای ایجاد شغل و رشد اقتصادی فراهم کند که قبل از آن در مناطقی مرکزی افغانستان هیچ پروژه بزرگ دولتی تطبیق نشده بودند. اما این پروژه لاین برق نیز باید که از مسیر بامیان می‌گذشت، نیز با تأسف از آدرس حکومت مورد اغماض قرار گرفت و تطبیق نشد. واکنش مردم در برابر این مسئله اعتراض و سرانجام تشکیل شورای عالی مردم جنبش روشنایی ابتدا از حمایت بزرگ مردمی و رهبران سیاسی برخوردار بودند. فعالین اصلی جنبش برای عدم سوءاستفاده سیاسی از آدرس جنبش روشنایی، شورایی عالی مردمی را ایجاد کرد. در این شورا نمایندگان احزاب سیاسی، فعالین اجتماعی و نمایندگان مجلس حضور داشتند. این شورا برای دادخواهی از تغیر مسیر لاین برق دو تظاهرات بزرگ مردمی را در کابل رهبری کرد. هرکدام از این حرکت‌های مردمی، بزرگ‌ترین رستاخیز اجتماعی را رقم زد که تاریخ افغانستان در خاطره خود نداشتند. تظاهرات اول در بیست هفت ثور ۱۳۹۵ صورت گرفت که تمام رهبران جامعه هزاره و دیگر اقوام افغانستان به‌خصوص دکتر لطیف پDRAM(تاجیک) و بعضی از نمایندگان مجلس(اقوام غیر هزاره) حضور فعال داشتند. در تظاهرات دوم اسد باشکوه اجتماعی که در فضایی کابل خلق کردند، اما متأسفانه در پایان اعتراض حمله انتحاری معترضین را نشانه گرفتند که با قربانی شدن صدها جوان، فعالان اجتماعی و دانشگاهی پایان یافتند. بعد از دوم اسد اتهام‌ها و بازار درگیری‌های درونی میان شورای عالی مردمی، خانواده قربانیان و مردم آغاز شدند. هرچند شورای عالی مردم تا هنوز در هیچ صورتش به مردم پاسخ‌گویی نداشته و بلکه همواره بیانیه‌های تکراری و بی‌محتوایشان به آدرس رسانه‌ها ارسال کردند، اما هرگز به اتهام‌های مهم که نیازمند پاسخ شورای عالی مردمی بودند، جواب ارائه نکرده و بلکه در برابر پرسش‌های مردمی که بهترین فرزندانشان در دهمزنگ قربانی شدند سکوت کردند. در میان تمام اتهام‌های که بر شورای عالی مردمی وارد است، «وابستگی‌های سیاسی»، «ایرانی‌گرایی» و «فساد مالی» است که هیچ‌گاه واکنش از آدرس شورا صورت نگرفته‌اند که در اینجا به‌صورت کوتاه به چند مورد پرداخته می‌شود:

۱- هر جنبش اجتماعی با پشتوانه‌های سیاسی و اجتماعی تعریف‌شده‌ی به میدان مبارزات سیاسی می‌آید. اما جنبش روشنایی که یک حرکت مردمی بود، ابتدا هدفش اعتراض در برابر سیاست تبعیض‌آمیز حکومت بودند که وابستگی سیاسی در آن به‌عنوان خیانت به آرمان‌های جنبش تلقی می‌گردید. بر همین اساس شورای عالی مردمی را نیز ساختند. اما سران شورایی عالی مردمی هرازگاهی که جهت‌گیری‌های کلان سیاسی در سطح ملی و نزاع‌های درونی بین رهبران قومی مطرح می‌شدند، بعضی از اعضای شورایی عالی مردمی در آن دیده‌شده‌اند. خبرهای از درون شورایی عالی مردمی نیز به آدرس مردم درز کرده است که بعضی از افراد که در رده‌های بالای تصمیم‌گیری هستند، نیز از آدرس‌های مشخص پول دریافت می‌کنند. یعنی‌ترین جهت‌گیری رهبران جنبش و مشخص



سردرگمی سیاسی شورای عالی مردمی



کح محمد احمدی

جنبش روشنایی در پیوند به تغییر مسیر توتاپ از سالنگ به بامیان- میدان شکل گرفت که حق شهروندی و قانونی مردم بامیان و درکل ولایات مرکزی افغانستان بودند. در طول یک ونیم دهه از عمر

حکومت جدید، بامیان در تاریکی به سر می‌برد و این ولایت باستانی و توریستی افغانستان تا هنوز برق ندارد.

این تبعیض آشکار حکومت علیه بامیان و مردم هزارستان باعث شد که مردم به خیابان بیایند، عدالت را از خیابان فریاد بزنند، کاخ و قدرت را از خیابان به چالش بکشند، علیه تبعیض در خیابان مبارزه کنند، تاریخ را در خیابان رقم بزنند و از اینجا برای مغاره‌های تاریخ بامیان روشنایی بخواهند.

جنبش روشنایی مدنی‌ترین حرکت دادخواهانه

را در خیابان‌های داخل و خارج از کشور به نمایش گذاشت و یک حرکت ضد خشونت و تبعیض را با دسته‌های گل معنا کرد. نیروی‌های امنیتی را با دادن گل استقبال کردند و اشک سربازان را جاری، سربازان که در سخت‌ترین شرایط اشک نمی‌ریزند و آن‌روز اشک ریختند.

حکومت، اما خیابان‌ها را با «کانتینر» بروی مردم بسته کرد، مثل که دروازه‌ی کاخ و قدرت را بروی مردم بسته‌اند، اما جنبش روشنایی، هیچ‌گونه حرکت غیر مدنی را در برابر «کانتینرها» نشان نداد، حرکت کاملاً مردمی و خودجوش بود، هیچ گروه سیاسی و رهبر

اتهام‌های بی‌پاسخ شورای عالی مردمی



شدن افراد که به کدام آدرس کار سیاسی می‌کردند، در همایش سیاسی(محور مردم افغانستان) معرفی شد. محور با رهبری رحمت‌الله نبیل و اسپنتا که هر دو از افراد خاص حامدکرزی رییس جمهوری پیشین افغانستان است، تشکیل شدند. افراد که جزء رهبران شورایی عالی مردمی‌اند و در اروپا و آمریکا خود را جزء تصمیم‌گیرندگان اصلی جنبش روشنایی معرفی می‌کنند، امروز بدون هیچ وضاحت به مردم و جنبش روشنایی با نبیل و اسپنتا معامله سیاسی می‌کنند و با باج گرفتن از این آدرس به دنبال امتیاز سیاسی هستند. مردم و خانواده شهدا نیز نگران این اند که مبادا خون فرزندانشان پایمال و شکوه جنبش روشنایی زیر سؤال رود. اما برخلاف، شورایی عالی مردمی با سکوت خود مهر تأیید بر این می‌گذارد که همکار با تیم کرزی و به دنبال کار سیاسی است. فروکاست خواست مردمی و معامله با تیم کرزی بزرگ‌ترین جفا به جنبش روشنایی و خون شهدای دوم اسد در دهمزنگ است.

۲- ایرانی‌گرایی اتهام دیگر است که بر شورای عالی مردمی از آدرس مردم وارد است. ایران یکی از کشورهای بوده که همواره نگاه غامض به افغانستان داشته و در این میان در شرایط سخت و دشوار نه‌تنها که حامی هزاره‌ها نبوده و بلکه نگاهی خصمانه و برخورد ایزاری داشته‌است. در بی‌یوند به این ادعا می‌شود به سخنان یکی از اعضای این شورا اشاره کرد: «فرزندان ما در دو سنگر در برابر داعش می‌جنگد، یکی در صف اردو در افغانستان و دیگر در سوریه» این کنش سیاسی و موقف گیری یکی از افراد شورای عالی مردمی و آن‌هم در سالروز شهادت پابه مزاری که بزرگ‌ترین همایش جنبش نیز بوده است استقلالیت و مردمی بودن آن را زیر پرسش جدی می‌برد. اگر شورایی عالی مردمی از آدرس ایران حمایت شود و ایران از این وضعیت استفاده سیاسی کند، جفا به خون شهدا و آرمان عدالت‌خواهانه جنبش روشنایی است.

۳- غیر شفاف بودن مسائل مالی و حیف‌ومیل کمک‌های مهاجرین در کشورهای اروپا، آمریکا، استرالیا... یکی دیگر از اتهام‌های است که بر شورایی عالی مردمی واردند. بعد از تظاهرات دوم اسد، میلیون‌ها دالر به‌حساب جنبش روشنایی از این آدرس‌ها به دست آمدند. ابتدا شورای عالی مردمی به کمک‌کننده‌ها و مردم گفته بود که حساب دقیقی می‌دهد. اما بعد از مدتی، حتی یک مورد هم نه به کمک‌کننده‌ها و نه به مردم و خانواده شهدا پاسخ ارائه کردند. شورای عالی مردمی با تمام کمک‌های میلیونی که شد، امروز نه برنامه مدون فرهنگی و سیاسی دارد نه استراتژی تعریف‌شده برای ادامه عدالت‌خواهی، بلکه دچار سردرگمی و باج‌گیری‌های سیاسی است. سران شورای عالی مردمی به برکت خون شهدای دوم اسد و حمایت‌های مالی مهاجرین سفرهای خارجی دارند و تمام هزینه را صرف لذت‌های شخصی می‌کنند. باری گفته می‌شد که شورای عالی مردمی به دنبال ایجاد تلویزیون بنام روشنایی است، اما امروزه نه از تلویزیون خبری است و نه از سفرهای ولایتی برای انسجام و طرح مبارزه باسیاست تبعیض‌آمیز. کسانی که پیش از ایجاد جنبش حتی موتر هم نداشتند، ولی اکنون صاحب‌خانه، موتر زره و بالاتر از پنج نفر بادی‌گارد شده‌اند، وقتی که پول کمک شده به جیب شخصی مصرف شود، از خون شهدا لذت‌جویی‌های فردی گردد، دیگر امید برای عدالت‌خواهی و آرمان بزرگ که برای جنبش روشنایی ترسیم‌شده بود وجود ندارد. زمانی داعیه عدالت‌خواهی به چکرهای خارجی فروکاست کنند، مردم حق دارند به این‌ها بی‌اعتماد شوند. شکایت خانواده‌های شهدا از رهبران جنبش نیز یکی دیگر از مسائلی است که شورایی عالی مردمی را زیر سؤال می‌برد. به تعبیر ابوطالب مظفری در دهمزنگ نان‌آوران خانواده‌ها قربانی شدند، اما از تمام پول‌های کمک شده، حتی چند درصد هم به آدرس خانواده شهدا نرسید.

از سوی دیگر، اتهام‌های اخلاقی و بی‌توجهی در برابر آن شکوه عدالت‌خواهی نیز مسئله‌ی دیگر است که بر شورای عالی مردمی واردند. اما طرفه رفتن از تمام این موارد، بازی کردن با احساسات مردمی، زیر پار کردن ارزش‌های اجتماعی نه تنها که خیانت به جنبش روشنایی است، بلکه جفا به تمام جریان‌های عدالت‌خواهی‌اند. درنتیجه بی‌پاسخی شورای عالی مردمی در برابر تمام این اتهام‌ها نشان از بی‌ظرفیتی، بی‌مسئولیتی در قبال خون شهدا، آرمان‌های عدالت‌خواهانه و نداشتن یک استراتژی واضح برای آینده است. تا هنوز بیش از پنجا بیانیه مطبوعاتی که از آدرس شورایی عالی مردمی نشر گردیده، به هیچ‌کدام از این اتهام پاسخ ارائه نکرده است. این نشان می‌دهد که سران جنبش یا دچار پراکندگی درونی است، یا تمام این اتهام‌ها واقعیت‌های نهفته در درون شورای عالی مردمی‌اند و یا اینکه بی‌پاسخی در برابر تمام رویدادها جزء مشی سیاسی‌شان‌اند.

قومی پشت‌صحنه وجود نداشت که تظاهرات خیابانی مردم را به‌طرف خشونت سوق دهند. جنبش روشنایی نیز به این هدف شکل نگرفته بود که از درونشان رهبران جدید ظهور کنند تا جنبش را در قبضه گرفته و تجارت سیاسی نمایند.

بعد از تظاهرات میلیونی ۲۷ ثور، اما کم‌کم رهبران قومی و گروه‌های سیاسی، دکان تجارت سیاسی‌شان را از آدرس جنبش روشنایی باز کردند، آدرس مردمی گم شد، دیگر مردم و خیابان مطرح نبود، بلکه دکان کریم خلیلی، صادق مدیر و شورای عالی مردمی مشتری پیدا کرده بود، هر که بنام خود دکان باز کرد و هر گروه سیاسی مطاع خود را به حکومت می‌فروخت. خلیلی با توجه به زیرکی سیاسی و تجارب که در خریدوفروش کالای سیاسی دارد، دکانش مشتری بیش‌تر پیدا کرد و رفت‌وآمد حکومت در اینجا بیش‌تر شد، معامله صورت گرفت و خلیلی در دقیقه آخر به نفع حکومت کنار رفت و از «خط قرمز» عبور کرد.

«شورای عالی مردم» در واکنش به این کار خلیلی بر تظاهرات تأکید کرد، طرح حکومت را رد و ناقص خواند، تهدیدات امنیتی را نادیده گرفت، عجولانه و با هیاهو در دوم اسد دست به تظاهرات زد که منجر به خلق فاجعه دهمزنگ گردید.

«شورای عالی مردمی» که خودشان را داعیه‌دار برحق قربانیان دهمزنگ در دوم اسد می‌داند، کمک‌های میلیونی را از داخل و خارج کشور بنام قربانیان دهمزنگ جمع‌آوری کرد، اما تا اکنون هیچ کاری برای قربانیان دهمزنگ نتوانست، در سردرگمی سیاسی به سر می‌برد، نه یک تشکیلات مدرن سیاسی ساختند که دارای طرح، برنامه و خط مش مشخص باشند، نه در بین مردم نفوذ توانستند که با مردم در تماس باشند و نه یک کار فرهنگی و تحقیقاتی برای قربانیان دهمزنگ توانست که برای «تاریخ فاجعه» ماندگار بماند و نه چشم‌انداز برای آینده دارد که مردم امید وارد شوند.

«شورای عالی مردمی» هم مردم را فراموش کردند و هم‌خون قربانیان دهمزنگ را، صدای اعتراضی مردم را خاموش کردند، خیابان را برای همیشه از حضور مردم خالی ساختند و اکنون حضور حماسی مردم و خون قربانیان دهمزنگ را در پس دروازه‌های تیم کرزی، دوستم... خلاصه کردند. تصمیم گرفته نمی‌توانند که باکی‌ها باشند و باکی فاصله بگیرند. از آدرس یک حرکت میلیونی و تاریخی جنبش روشنایی با دانشجویان که تظاهرات رستاخیز و تغییر را راه‌اندازی کرده بودند، گفت‌وگو می‌کنند.

وقتی نگاهی به تاریخ نهادهای اجتماعی و جنبش‌های سیاسی اندازیم، تنها چیزی که در این جنبش‌ها دیده می‌شود خط مش، طرح، اهداف و چشم‌انداز برای اکنون و آینده است که حیات جنبش‌های سیاسی نیز روی همین موضوع می‌چرخد و استمرار پیدا می‌کنند، هیچ‌گاهی جنبش‌های سیاسی و اجتماعی با شعار، فحش و دشنام به حیاتشان ادامه داده نتوانسته است.

نهادهای اجتماعی و سیاسی با حرکت‌های زودگذر توده‌ی مردم فرق دارند، توده‌ها درواقع گروهی متشکل از روابط اجتماعی زودگذر و خودانگیخته است، اما نهادهای اجتماعی سیستم‌های هستند متشکل از اصول، قواعد، مراسم، عادات و سنت‌هایی که شکل ساخت‌های اجتماعی را معین و مشخص می‌کند، نهاد اجتماعی هرگونه ساخت اجتماعی منظم است که برای انجام دادن یک وظیفه معین، مطابق قواعد مستقل از اراده اعضای گروه و مشخص از روابط اجتماعی خودانگیخته، به وجود آمده است.

چیزی که «شورای عالی مردمی» ندارد درواقع همین تشکلات مدرن سیاسی‌ای است که دارای طرح، برنامه، اصول و قواعدی می‌باشد، هرکس برای خود طرح و برنامه دارد و هرکس از آدرس خود در گروه‌های سیاسی ادغام می‌شوند و این نشان‌دهنده بی‌قاعدگی و بی‌برنامگی «شورای عالی مردمی» است، که این شورا نه ثبات دارند و نه استمرار ثبات. اگر قرار باشد که هرکس به فکر خود باشند، غارت‌گری، خشونت و تباهی، تنها وسایل مداومت زندگی می‌شود و امید پیشرفت به یاس مبدل می‌شود.

از سوی دیگر، «شورای عالی مردمی» با شعار عبور تأکید بر شفافیت فضای حقیقی و مجازی را بر کرده بود و گوش فلک را کر. شعر «تشکیلات مدرن سیاسی» را در کوچه و پس‌کوچه‌های شهر زمزمه می‌کردند، اما نه‌تنها تشکیلات و نهاد مدرن سیاسی ساخته نتوانست که میخ خلیلی و محقق را از گذشته محکم‌تر زندند، آن‌ها مثل «شورای عالی مردمی» بی طرح و برنامه نیستند که از یاد «شورای عالی مردمی» بلرزند.

استاد دانش و جنبش روشنایی



دکتر محمد هدایت

سیاست و سیاست ورزی در افغانستان همواره با تردیدها و بی‌اعتمادی‌ها همراه بوده است. همان‌گونه که هیچ عرصه‌ای در کشور ما قاعده‌مند نشده است، سیاست در این سرزمین به کلی از قاعده و قانون به دور است. در نگاه عامه مردم سیاست یعنی دروغ، فریب، نیرنگ و دغل کاری. حتی برداشت سیاستمداران و سیاست‌بازان کشور نیز بر همین دیدگاه از سیاست استوار است. به همین خاطر بی‌اعتمادی و بی‌قاعدگی و در نهایت بی‌ثباتی از مهم‌ترین ویژگی‌های سیاست ورزی افغانی است. چون پدرکشی‌ها و برادرکشی‌های شاهان و شاهزادگان و نامردی‌ها و نامردی‌های سیاسی در وضعیت‌های اضطراری پس از آن‌ها، هنوز ادامه دارد. افکار عمومی و وجدان جمعی ما نیز درباره سیاستمداران و سیاست‌بازان مشحون از شک و تردید و حتی توأم با تنفر است. تردید نسبت به سیاستمداران در افغانستان، نه استثنایی بلکه یک قاعده است. استاد دانش به‌عنوان معاون رییس‌جمهور و به‌عنوان یک سیاستمدار در عرصه سیاسی افغانستان مستثنا از قاعده فوق نیست. بنابراین رفتار سیاسی وی نیز می‌تواند مورد تردید، ابهام و حتی مورد مذمت قرار گیرد.

به هر صورت از آن روز به بعد استاد دانش عملاً از جنبش و مناسک رسمی جنبش فاصله گرفت. اما هیچ‌گاه علیه جنبش و یا اشخاص منسوب به جنبش موضع نگرفت. حتی در سخنرانی‌هایی که بعدها ارائه کرد و هر کدام به نحوی نقطه عطف در زندگی ایشان به حساب می‌آید همواره از جنبش یادکرد و بر اصل مطالبات و خواسته‌های بنیادی آن پافشاری کرده است. وی حتی در سخنرانی که به نمایندگی از افغانستان در سازمان ملل ارائه داد از جنبش نام برد و نیز در سخنرانی که به مناسبت سالگرد شهید مزاری ارائه کرده است نیز از جنبش نام برده شده است و از مطالبات برحق حرکت مدنی حمایت کرده است.

یکی از مواردی که در کنش سیاسی استاد دانش طی یک سال اخیر بیش از هر موضوع دیگر مطرح شده است و تا حدودی در دایره ابهام باقی مانده است، نوع رابطه وی با جنبش روشنایی بوده است. این موضوع از آن حیث اهمیت دارد که سرآغاز حرکت مدنی اعتراضی مردمان هزاره تبار نسبت به تغییر مسیر لاین برق ۵۰۰ کیلوولت ترکمنستان تنها توسط استاد دانش عمومی گردید و پیش از آن کسی به اهمیت و هم‌چنین تغییر غیرقانونی و هدفمندانه مسیر این لاین از بامیان به سالنگ نشده بود. استاد دانش هم‌چنین تا یک روز قبل از تظاهرات ۲۷ ثور ۱۳۹۵ که به شکل آرام و کاملاً مدنی برگزار گردید، به‌صورت دوام‌دار و هم‌گام با همه جناح‌های سیاسی و نهادهای مدنی و مردمی، البته در داخل حکومت، تلاش کرد که مسیر انتقال برق ترکمنستان به افغانستان پس از سالنگ به بامیان تغییر کند. علی‌رغم این‌که برداشت واقع‌بینانه‌ای از نیت‌های نهفته در پشت ذهنیت رهبران حکومت داشت و آن را در چندین جلسه محدود اظهار هم کرد و همه از معادلات پشت پرده نیز خیر داشتند ولی احتمال قوی وجود داشت که این کار صورت بگیرد. به همین خاطر بارها در جلسات متعددی این نکته را بیان کرد و قول داد که اگر همه به همین شکل متحدانه و یکپارچه این مطالبه برحق را از حکومت مطرح کنند، او هم در کنار آن‌ها خواهد بود و هرگز به قبولی مسیر سالنگ تن نخواهد داد. ایشان به‌صراحت بیان می‌کرد که اگر حکومت تصمیم هم بگیرد و قرارداد را از طریق سالنگ با شرکت قراردادی منعقد کند، حداقل قبول نخواهد کرد و با مردم نیز در میان خواهد گذاشت.

تا این تاریخ حرکت‌هایی از جناح‌های سیاسی باهدف بهره‌برداری از حرکت مدنی و خودجوش مردم شروع شده بود ولی تا تاریخ ۲۷ ثور چندان آشکار نبود و تا حدودی می‌شد که چنین حرکت‌هایی را طبیعی دانست و چندان مشکل‌ساز نبود. اما از تاریخ ۲۷ ثور ۱۳۹۵ به بعد حوادث و اتفاقاتی رخ داد که به‌راستی وضعیت عمومی کشور و مردم ما را به سمت نامعلوم و حتی به سمت فروپاشی نظام سوق می‌داد.

یک روز پیش از تظاهرات ۲۷ ثور میان حکومت و نمایندگان مردم توافق شده بود که تظاهرات به تعویق بیفتد و یک هیئت باصلاحیت متشکل از نمایندگان ولسی جرگه و نیز جناح‌های سیاسی مهم با هیئت جانب حکومت در مدت ۱۵ روز مذاکره کند. اگر این مذاکره نتیجه قناعت بخش در پی نمی‌داشت، باید تظاهرات و حرکت‌های اعتراضی مدنی دیگر صورت می‌گرفت. حتی نمایندگان مردمی با توافق همه جناح‌های سیاسی تعیین شده بودند و در انتخاب نمایندگان نیز جدال‌های سختی صورت گرفته بود. ولی متأسفانه یک روز پیش از تظاهرات ۲۷ ثور به‌صورت مرموزی اعلام گردید که تظاهرات صورت می‌گیرد و برخی از نمایندگان که به‌عنوان عضو تیم مذاکره‌کننده با دولت تعیین شده بودند نیز اعلان کردند که مذاکره را نمی‌پذیرند و تظاهرات در تاریخ تعیین شده یعنی ۲۷ ثور برگزار خواهد شد. در این تاریخ و در این تصمیم یک نقطه گنگ و مبهم هنوز حداقل برای ذهنیت مردم و افکار عمومی وجود دارد که چه دلایلی وجود داشت که به‌یکباره تصمیم گرفته شد تا تظاهرات صورت بگیرد و باب مذاکره با حکومت بسته شود؟

به هر صورت از آن روز به بعد استاد دانش عملاً از جنبش و مناسک رسمی جنبش فاصله گرفت. اما هیچ‌گاه علیه جنبش و یا اشخاص منسوب به جنبش موضع نگرفت. حتی در سخنرانی‌هایی که بعدها ارائه کرد و هر کدام به نحوی نقطه عطف در زندگی ایشان به حساب می‌آید همواره از جنبش یادکرد و بر اصل مطالبات و خواسته‌های بنیادی آن پافشاری کرده است، وی حتی در سخنرانی که به نمایندگی از افغانستان در سازمان ملل ارائه داد از جنبش نام برد و نیز در سخنرانی که به مناسبت سالگرد شهید مزاری ارائه کرده است نیز از جنبش نام برده شده است و از مطالبات برحق حرکت مدنی حمایت کرده است.

اما به‌راستی چرا استاد دانش از جنبش فاصله گرفت با این‌که خودش در آغاز راه همان چیزهایی را می‌خواست که جنبش می‌خواهد. مهم‌ترین خواسته جنبش برگرداندن مسیر لاین انتقال برق ترکمنستان به افغانستان معروف به توپ است. اگرچه بعدها حرف‌ها و مطالبات بسیاری توسط جنبش مطرح شده است اما مهم‌ترین و خواست مرکزی آن همین مسئله بود و تاکنون نیز از سوی آن‌ها بر آن تأکید می‌گردد.

در پاسخ به این پرسش نمی‌توان به‌صورت آشکارا همه چیز را عیان گفت و نوشت. زیرا ما در وضعیتی هستیم که گوش‌ها چندان به واقعیت‌ها و حقایق به‌دکار نیستند و توهم توطئه حرف اول را می‌زند. ادبیات گفتاری و استدلال‌های سیاسی ما سخت سخیفانند و به‌دوراز عقلانیت گفتمانی. شاید به‌جای شرح یکایک ماجراهای صورت گرفته که البته روزی و روزگاری باید شرح داده شود، بهترین راه‌حل فعلی تسکین خاص به اوج خود رسیده باشد، تا آنجا که زندگی را در کام وضعیت استثنایی آگامین و پیش از او اشتمیت می‌تواند بخشی از منطق سیاست فعلی و نیز سیاست ورزی استاد دانش را، هر چند به‌صورت مبهم، بیان کند. ابهام از آن جهت است که نمی‌خواهیم تمام مفاهیمی را که آگامین از این اصطلاح مراد می‌کند، بر وضعیت فعلی و یا سیاست ورزی‌های دوران خود حمل کنیم. ولی می‌توانیم با الهام از برخی زوایای این اصطلاح حداقل به برخی از زوایای سیاست ورزی در عصر فعلی که به‌درستی وضعیت استثنایی در آن تبدیل به‌قاعده شده است، بپردازیم.

وضعیت استثنایی آگامین در ساده‌ترین و در یک تفسیر اولیه به مفهوم «تعلیق قانون» است. یوستیتوم یا همان تعلیق و وقفه قانون مفهوم مرکزی



وضعیت استثنایی از نظر آگامین را تشکیل می‌دهد. تبارشناسی این اصطلاح به دوره روم باستان برمی‌گردد. در روم باستان هر زمان که خطری نظم موجود را تهدید می‌کرد، توصیه نهایی سنا صادر می‌شد. بدین ترتیب بر اساس این توصیه از همه مردم می‌دانستند که وضعیت بحرانی حاکم است. این وضعیت یا بر اثر جنگ‌ها و شورش‌های داخلی و یا بر اساس جنگ‌های خارجی و حملات بربرها بر روم. در وضعیت استثنایی یا یوستیتوم چند محور اساسی وجود دارد که به نحوی آگامین در مقالات بعدی به آن‌ها پرداخته است و ما تنها این مفاهیم برای کنایی ساختن وضعیت موجود وام می‌گیریم. «نزاع گیگانت‌ها بر سر خلاء»، «ضیافت، عزا و آنومی». این مفاهیم تنها می‌توانند وضعیت موجود را به‌صورت لفظی توصیف کنند، نه تبیین.

چهره‌ها و نوع سیاست ورزی رایج در کشور را اکنون پس از یک سال از آن رخداد بزرگ اگر به‌دقت مورد واکاوی قرار دهیم به‌درستی درخواهیم یافت که چرا استاد دانش به نحوی و به‌نوعی از نحوه رفتار سیاسی جنبش فاصله گرفت. هنوز هم ممکن است کمی زود باشد ولی در آینده بیشتر و بهتر روشن خواهد گردید که در وضعیت استثنایی کدام نوع کنش سیاسی می‌تواند در راستای منافع عام مفید واقع شود؛ برخاش، نفرت پراکنی، کوبیدن بر طبل جدایی‌ها و احساساتی عمل کردن، یا سنجش، دقت، مدارا و منطقی عمل کردن؟

تفسیر شرایط فعلی و سیاست ورزی استاد دانش در این شرایط، در کنار هزاران ملاحظه و ریسک‌پذیری، با اصطلاحات آگامین و اشتمیت به‌خصوص اصطلاحاتی چون «وضعیت استثنایی»، «ضیافت»، «عزا»، «آنومی» و... تنها از باب تنگناهایی است که گاهی آدمی را در خود می‌فشارد. اما روشن‌کننده بسیاری از اهداف و استراتژی‌های یک سیاست ورزی سنجش‌گرانه و معتدانه است. سیاست در نگاه جدید بیش از آن که تأمین‌کننده منافع شخصی باشد، مدیریت منافع جمعی است. سیاستمدار حق ندارد ترجیحات ذهنی و خصلت‌های شخصی خود را در سیاست ورزی دخالت دهد. ارجحیت‌های مبتنی بر منافع فردی و مقدم داشتن آن‌ها بر مصلحت‌های جمعی هیچ جایگاهی در سیاست ورزی عقلانی امروز ندارد.

اما در جامعه‌های مثل افغانستان که سیاست ورزی جز برمدار منافع فردی و شخصی نمی‌چرخد، تضمین سلامت منافع جمعی کاری است بس دشوار. درجایی که وضعیت استثنایی تبدیل به‌قاعده شده و قواعد عقلانی سیاست ورزی از میان رخت برسته است، بازی قاعده‌مند، یک معجزه است.

فراز و فرود در خیابان



دکتر عیاس عارفی

یکم) در یک تعریف ساده، جنبش‌های اجتماعی بر مبنای ضرورت جامعه، با اهداف و منافع مشترک و جمعی در برابر بی‌عدالتی‌ها، نابرابری‌ها و انحصارگرایی در جامعه شکل می‌گیرد. هدف جنبش‌های اجتماعی اصلاح ساختارهای است که امکانات و فرصت‌ها را به‌طوریه طور نابرابر و ناعادلانه توزیع می‌کنند. جنبش‌های اجتماعی در جوامع چند قومیت‌دوم می‌برآیند وضعیتی است که در آن استبداد قومی، تعصب، تبعیض، انحصار و حذف سیستماتیک و انحصار قدرت توسط قوم/قبیله‌ی خاص به اوج خود رسیده باشد، تا آنجا که زندگی را در کام اقلیت‌های قومی و گروه‌های بیرون از حلقه‌ی تعریف‌شده‌ی تعریف‌شده‌ی خودی تلخ می‌کند که آنگاه اعتراض و طغیان در برابر همچون وضعیت از ضرورت‌های اولیه اقلیت‌های محروم پنداشته می‌شود. از آنجای که آنجای که افغانستان نیز یک کشور چند قومیت‌دوم و با پیشینه‌ی تاریخی تاریک و ملو از پلشتی‌های سیاسی، تعصب، تبعیض، انحصار و حذف سیستماتیک اقلیت‌ها بوده است، و دارای چندین شکاف‌های اجتماعی فعال بوده که به نوعی همه‌گی بر یکدیگر بار شده تا این‌که وضعیتی را بیرون داده که در آن سرنوشت همه‌ی مردم به تعلیق است، و نفس کشیدن‌کنندگان دشوار شده، و هم‌روزه شهروندان عادی بی‌هیچ جرم و گناه در شاهراه‌ها و خیابان‌ها سلاخی می‌شوند. چنانچه چنانچه چه که در این چند سال اخیر «دره میدان» و «دره غوربند» به دره‌های مرگ برای هزاره‌ها شهرت یافته است. در ولایت غور چهارده شهروند عادی را به جرم ملیت هزاره‌گی شان، و در ولایت غزنی «تبسم» را با یارانش بی‌هیچ جرمی سر بریدند. خون تبسم سکوت تاریخی مردم را شکستاد شکستاند و به حرکت واداشت؛ «جنبش تبسم» را شکل داد که در آن از همه‌ی اقوام صدا بلند شده بودند تا به ادامه کار کارگزاران دستگاه تعصب و تبعیض که باعث مرگ انسان افغانی می‌شوند، نه! بگویند. جنبش تبسم به معنای واقعی یک جنبش کاملاً کاملن مردمی و خودجوش بود که مردم توانستند از دیوارهای ارگ بالا بروند و به ارگ‌نشینان بفهمانند که از تاریخ عبرت بگیرند، وگرنه باخشمبا خشم مردمی طرف‌اند طرف اند که از سلاخی به ستوه آمده‌اند آمده‌اند. جنبش تبسم به مردم یاد داد که خیابان‌ها سنگرهای شکست‌ناپذیر برای دادخواهی است. جنبش تبسم در خیابان‌های بی‌رمق کابل روح بخشید، مردمی را که تا همین چند دهه قبل می‌بایست به گورستان بروند را از دیوارهای بلند تبعیض گذرانند و به ارگ رسانند، ولی در درون ارگ جنبش توسط چند نفرنف خاص با خواسته‌های فردی و منطقاً نامنطقه‌ی از حرکت بازماند و فرونشست. اما، خون تبسم و یارانش در ارگ یکی از بت‌های قومی که دیرزمانی بود برای خودش شهرت و منزلت اجتماعی کما می‌نموده بود، را دفن شکستاد شکستاند و برای همیشه دفن نمود که تا ابد بویا و ستاره‌هایش به یاد و خاطره‌ی تاریخ باقی خواهد ماند. نتایج عمده جنبش تبسم؛ پیوند زدن مردم با خیابان بود، خیابان‌های که دیرزمانی از حضور اعتراضی مردم خالی بود. دوم) جنبش روشنایی جنبش روشنایی یک ضرورت تاریخی بود. یک سنتز که در نتیجه‌ی نتیجه یک وضعیت استثنای تاریخی و شرایط خاص شکل‌گرفته‌ی شکل گرفته بود. ضرورتی که می‌بایست حداقل رهبران قوم هزاره در آن هم‌صدا هم‌صدا و هماهنگ می‌بودند. البته در نخست چنین هم بود؛ همه‌ی رهبران هزاره در مصلاهی شهید مزاری جمع شدند، روی رنگ‌ها نشستند و گفتند که «توتاپ خط قرمز» ما است، خط قرمز که کم رنگ بود و بعد بی‌رنگ شد تا این‌که در میدان دهم‌زنگ این خط قرمز با خون صد انسان ثبت تاریخ شد. پروژه انتقال لاین برق پنج‌صد کیلو وات برق ترکمنستان از مسیر بامیان محور اصلی شکل‌گیری جنبش روشنایی جنبش روشنایی بود. اما آن‌چه که به جنبش جنبش روشنایی امیدواری خلق کرد کرد تا روی مردم حساب باز کنند، شکوه‌مندی حضور خیابانی مردم در جنبش تبسم نبود. جنبش تبسم الهام‌بخش جنبش روشنایی بود. مردم نیز کم‌کم به قدرت حضورشان حضورشان در خیابان‌ها امیدوار می‌شدند. حضور مردم در خیابان در واقع نمایش آگاهی مردم نسبت به وضعیت بود. جنبش روشنایی برآیند خرد تاریخی مردم و نسل دانش‌آموزته بود که تبعیض سیستماتیک و نابرابری را با همه‌ی وجودشان لمس نموده بودند. جنبش روشنایی با محوریت انتقال پروژه توتاپ از مسیر بامیان، آبسوز از داده‌های سیاسی و تاریخی را در بین جوانان پخش کرد و آگاهی تاریخی تولید نمود تاجر یانیتا جریانی را به وجود آورد که تعداد زیادی از مردم سرکوب‌شده سرکوب‌شده



حسن کنند که واقعا واقعن مورد تبعیض و حذف برنامهریزی شده قرار دارند. مردم را بار دیگر به شکوه‌مندی حضور در جنبش تبسم به خیابان‌ها کشاند. حضور مردم برای دادخواهی در خیابان‌های کابل... در صفحه ۱۱

جلسه کابینه تشکیل گردید، به خاطر این که زمان بحث روی هر موضوع در کابینه محدود است و بحث تعیین مسیر لاین برق ۵۰۰ کیلوولت یک بحث مهم، حیاتی و جنجالی و زمان گیر، این موضوع از اجندای جلسه خارج می شود تا در یک جلسه محدودتر با حضور رئیس جمهور، استاد دانش معاون دوم ریاست جمهوری، دکتر عبدالله رییس ریاست اجرائیه، استاد محقق معاون دوم ریاست اجرائیه، وزیر انرژی و آب و رییس شرکت برشنا مورد بحث قرار گیرد.

این موضوع تقریباً بیش از سه هفته معطل ماند تا اینکه در جلسه شورای عالی اقتصادی که روز سه شنبه مورخ ۱۷/۱/۱۳۹۵ در ارگ ریاست جمهوری برگزار شده بود، مطرح گردید. پس از طرح موضوع بنا می شود که جلسه پیرامون این پروژه با مدیریت دکتر عبدالله و با شرکت معاون دوم ریاست جمهوری، معاون دوم ریاست اجرائیه، شرکت برشنا و وزارت انرژی و آب به پرسش های موجود پاسخ قناعت بخش داده شود.

دکتر عبدالله عبدالله و لاین برق ۵۰۰ کیلوولت

طبق فیصله ی که در جلسه ۱۸ حمل ۱۳۹۵ صورت گرفته بود، جلسه دکتر عبدالله پیرامون لاین برق ۵۰۰ کیلوولت با حضور معاون دوم ریاست جمهوری استاد دانش، استاد محقق معاون دوم ریاست اجرائیه، علی احمد عثمانی وزیر انرژی و آب، دکتر قیومی مشاور رئیس جمهور در امور زیربنای، نمایندگان شرکت برشنا هر یک انجینئر ننگیالی، دکتر پوپلزی و میرویس عالمی و توسلی غرجستانی مشاور امور اقتصادی معاون دوم ریاست جمهوری ساعت ۲ بعد از ظهر روز دوشنبه مورخ ۳۰ حمل ۱۳۹۵ در قصر سیدار برگزار گردید.



پس از دو ساعت بحث بنا شد که استاد دانش و استاد محقق در مشوره با وکلاء، رهبران احزاب، مردم و برخی از اساتید دانشگاهها در خصوص این موضوع صحبت نموده و پس از اخذ نظرات آنان در جلسه دوم که بنا شد با دکتر عبدالله گرفته شود و سپس نتیجه ی آن برای ریاست جمهوری ارسال گردد، نظریات مطرح گردیده و توحید گردد.

اما به دلایلی دکتر عبدالله جلسه دوم را دایر نکرد و موضوع به اداره ریاست جمهوری منعکس گردید.

جلسه کابینه در ۱۱ ثور ۱۳۹۵

همان طوری که اشاره شد بنا بود یک جلسه دیگر نیز پیرامون این موضوع در محل کار دکتر عبدالله دایر شود و سپس نتیجه آن با رئیس جمهوری شریک ساخته شود، اما دکتر عبدالله پس از موضع روشن استاد دانش و استاد محقق پیرامون عدم تغییر مسیر بامیان، این جلسه را به اصطلاح خود «کان لم یکن» اعلام می کند و دوسیه مسیر لاین برق ۵۰۰ کیلوولت به دفتر ریاست جمهوری ارجاع داده می شود. جلسه کابینه ج.ا.ا بنا بود که در روز پنجشنبه نه ثور ۱۳۹۵ برگزار شود اما تا روز شنبه یازده ثور ۹۵ به تأخیر افتاد. تعیین مسیر لاین برق ۵۰۰ کیلوولت که قبلاً در کمیته تدارکات ملی بر اثر اعتراض معاون دوم ریاست جمهوری متوقف شده بود و کمیته تخنیک ای ای در این مورد تشکیل شده و نظرات خود را طی ۱۲ صفحه ارائه



کرده بود، به صورت موضوع متفرقه در اجندای کابینه مورخ ۱۱ ثور ۱۳۹۵ مطرح می شود. پس از فیصله این موضوع در کابینه، اعتراضات ادامه می یابد و در تاریخ ۱۳ ثور ۱۳۹۵ اعلامیه معاون دوم ریاست جمهوری، استاد خلیلی و استاد محقق پیرامون موضوع صادر گردید.

با صدور اعلامیه استاد دانش معاون دوم ریاست جمهوری و عکس العمل استاد خلیلی و استاد محقق و صدور اعلامیه های آنان در پیوند به فیصله ۱۱ ثور کابینه در مورد تعیین مسیر لاین برق ۵۰۰ کیلوولت از سالنگ، اعتراض اولیه عمومی شکل گرفت. مسجد باقرالعلوم در سرک کاتب به عنوان پایگاه و محل تجمع اعتراض کنندگان به تغییر مسیر لاین برق ۵۰۰ کیلوولت از بامیان به سالنگ تبدیل شد.

در این قسمت تنها به فهرست روز شمار حوادث اکتفا می گردد. ۱۴۲/۱۳۹۵ شرکت نمایندگان معاون دوم ریاست جمهوری در کمیته شورای عالی مردمی و مخالفت برخی از اعضای کمیته با حضور نمایندگان ایشان در این کمیته.

۱۵/۲/۱۳۹۵، تشکیل جلسه رایزنی بنا به تقاضای استاد خلیلی در دفتر ایشان.

۱۶/۲/۹۵، تشکیل جلسه رایزنی بنا به تقاضای استاد محقق در منزل ایشان.

۱۹ ثور ۱۳۹۵، ملاقات شارژدافیر سفارت جاپان در افغانستان پیرامون لاین برق ۵۰۰ کیلوولت و بررسی اعتراضات مردمی با معاون دوم ریاست جمهوری.

۱۹ ثور ۱۳۹۵، صدور اعلامیه شماره ۲ معاون دوم ریاست جمهوری پیرامون اعتراضات مردمی نسبت به پروژه لاین برق ۵۰۰ کیلوولت.

۲۰ ثور ۱۳۹۵، ملاقات سفیر آمریکا در افغانستان با معاون دوم ریاست جمهوری پیرامون لاین برق ۵۰۰ کیلوولت و بررسی اعتراضات مردمی.

۲۰ ثور ۱۳۹۵، گرد هم آیی بزرگ مردمی در مصلاهی شهید وحدت ملی و سخنرانی رهبران و شخصیت های سیاسی و مردمی در اعتراض به تغییر مسیر لاین برق ۵۰۰ کیلوولت.

۲۰ ثور ۱۳۹۵، اعلام روز ۲۷ ثور ۱۳۹۵ به عنوان روز تظاهرات ملی اعلامیه شماره ۶ توسط شورای عالی مردمی و تعیین مسیر ده گانه.

۲۱ ثور ۱۳۹۵، تظاهرات مردمی در ولایت غور به حمایت از عبور لاین برق ۵۰۰ کیلوولت از مسیر بامیان.

۲۲ ثور ۱۳۹۵، ارائه پیشنهاد اولیه تشکیل کمیسیون مشترک جهت بررسی اعتراضات مردمی و مسیرهای سالنگ و بامیان از سوی اداره ریاست جمهوری به دفتر استاد دانش معاون دوم رییس جمهوری و استاد محقق معاون دوم ریاست اجرائیه.

۲۵ ثور ۱۳۹۵، خروج اعتراضی نمایندگان از صحن پارلمان و پیوستن به اعتراضات مردمی.

۱- ۲۵ ثور ۱۳۹۵، توافق اولیه پیرامون تشکیل کمیسیون مشترک ۱۳ نفری میان استاد دانش و استاد محقق با ارگ ریاست جمهوری و تعلیق فیصله ۱۱ ثور کابینه و جلسه مشورتی با وکلاء در شام همین روز در دفتر ارتباطات مردمی کارت ۴ و نظر مثبت ۳۱ تن از وزیران و نمایندگان مردم با تشکیل این کمیسیون.

(از مجموع ۱۳ نفر، هفت نفر به شمول محمد اکبری، سید سعادت منصور نادری، انجنیر محمدناصر احمدی، احمد بهزاد، اسدالله سعادت، سیدعبدالقیوم سجادی، برنا کریمی از مردم ما بودند).

۲۶ ثور ۱۳۹۵، ملاقات سفیر آلمان در افغانستان با معاون دوم ریاست جمهوری پیرامون لاین برق ۵۰۰ کیلوولت و بررسی اعتراضات مردمی.

۲۶ ثور ۱۳۹۵، صدور حکم ۵۱۹ ریاست جمهوری پیرامون تشکیل کمیسیون مشترک در شش ماده و تعلیق فیصله ۱۱ ثور کابینه تا گزارش کمیسیون ملی فوق. متن ماده سوم این فرمان: «پروژه ای اجرایی و تدارکاتی مرتبط به پروژه، تا روشن شدن نتایج کار کمیسیون موظف، به حالت تعلیق قرار می گیرد. تمامی اقدامات، اجراء و تعدیلات لازم در اسناد پروژه ای تمدید لاین انتقال برق ۵۰۰ کیلوولت از پلخمری الی ارغندی و پروژه تدارکاتی پروژه در روشنی یافته ها و پیشنهادهای کمیسیون توظیف شده در این حکم صورت می گیرد».

۲۶ ثور ۱۳۹۵، حضور معاون دوم ریاست جمهوری و معاون دوم ریاست اجرائیه در شورای عالی مردمی در باقرالعلوم و ابلاغ حکم ریاست جمهوری در مورد تشکیل کمیسیون مشترک و رد این تشکیل این کمیسیون از طرف شورای عالی مردمی و اصرار بر انجام تظاهرات در روز ۲۷ ثور.

۲۶ ثور ۱۳۹۵، صدور اعلامیه شماره ۱۰ شورای عالی مردمی موسوم به جنبش روشنی در مورد اصرار بر تظاهرات در ۲۷ ثور.

۲۶ ثور ۱۳۹۵، تظاهرات مردم در ولایات پروان و پکتیا در حمایت از عبور لاین برق ۵۰۰ کیلوولت از مسیر سالنگ.

۲۷ ثور ۱۳۹۵، برگزاری تظاهرات باشکوه مردمی در اعتراض به تغییر مسیر لاین برق ۵۰۰ کیلوولت از مسیر بامیان به مسیر سالنگ.

۲۷ ثور ۱۳۹۵، صدور پیام های تشکرآمیز از طرف مقامات دولتی از جمله دکتر محمد اشرف غنی، رئیس جمهور، استاد دانش معاون دوم ریاست جمهوری و استاد محقق معاون دوم ریاست اجرائیه باینیهایی را پس از حضور باشکوه، مسالمت آمیز و تاریخی مردم در تظاهرات ۲۷ ثور.

صحنه های از تظاهرات باشکوه ۲۷ ثور ۱۳۹۵

۲۹ ثور ۱۳۹۵، تشکیل کمیسیون ملی مشترک ۱۱ نفره با ترکیب جدید جهت بررسی مسیر لاین برق ۵۰۰ کیلوولت توسط حکم شماره ۵۷۷ ریاست جمهوری.

۳۰ ثور ۱۳۹۵، آغاز به کار کمیسیون مشترک جهت بررسی مسیر لاین برق ۵۰۰ کیلوولت.

۳ جوزا ۱۳۹۵، حضور دو بانوی بایسکل سوار بامیانی و تقدیم دو عدد «الیکین» به نشانه اعتراض به عدم انکشاف توسعه متوازن به آرک ریاست جمهوری.

۴ جوزا ۱۳۹۵، اعلام نظر کمیسیون ملی بررسی مسیر لاین انتقال برق ۵۰۰ کیلوولت.

۴ جوزا ۱۳۹۵، صدور حکم شماره ۶۲۸ رئیس جمهوری پس از اعلام نظر کمیسیون ملی بررسی، در تأیید و نحوه برق رسانی به مناطق مرکزی از جمله بامیان، در متن حکم رئیس جمهوری چنین آمده است:

«به منظور تعهدات حکومت وحدت ملی در راستای تحقق عدالت و انکشاف متوازن همه ی مناطق کشور، تأمین شفافیت در طرح و تطبیق پروژه های انکشافی و فیصله کمیسیون موظف ملی بررسی مسیر انتقال لاین برق ۵۰۰ کیلوولت از پلخمری الی ارغندی، مراتب آتی منظور است:

۱- به منظور حفظ منافع علیای کشور، تأمین وحدت ملی و ثبات افغانستان پروژه انتقال لاین برق ۲۲۰ کیلوولت (دبل سرکت) به ظرفیت ۳۰۰ مگاوات از مسیر دوشی به مناطق مرکزی که توانمندی تأمین برق تمامی ولایات مرکزی را دارد، به شرح ذیل اجرا گردد.

- اعمار شبکه لاین انتقال برق ۲۲۰ کیلوولت (دبل سرکت) به ظرفیت ۳۰۰ مگاوات از منطقه ی دوشی الی مرکز بامیان، شروع پروژه ماه سرطان سال جاری و بهره برداری آن در ماه قوس سال ۱۳۹۸.

- اعمار سستین برق در مرکز بامیان، شروع پروژه ماه سرطان سال جاری و بهره برداری آن در ماه قوس ۱۳۹۸.

- اعمار شبکه توزیع برق در ولایت بامیان برای حداقل ۲۰۰۰۰ (بیست هزار) خانواده، شروع پروژه ماه سرطان سال جاری و بهره برداری آن در ماه قوس سال ۱۳۹۸.

- نهادهای ذی ربط وظیفه دارند تا طرح شبکه انتقال برق به دیگر مناطق مرکزی و سایر ولایات را الی ۶ ماه آینده غرض تصویب به کابینه تقدیم نمایند.

حین احداث فابریکه برق حرارتی در اشته بامیان، لاین انتقال ۵۰۰ کیلوولت از اشته الی ارغندی اعمار شود. حال مردم منتظر است که وعده ها و تعهدات رئیس جمهور به مناطق مرکزی چه زمانی، چگونه و به شکلی تحقق پیدا خواهد کرد. هر چند برخی از تعهدات از جمله لاین برق ۲۲۰ کیلوولت، احداث سب استیشن و احداث شبکه توزیع برق در بامیان در مرحله تدارکاتی بوده و تا حدودی کارهایش پیشرفته است، اما این بخش از فرمان رییس جمهور «تهاد های ذی ربط وظیفه دارند تا طرح شبکه انتقال برق به دیگر مناطق مرکزی و سایر ولایات را الی ۶ ماه آینده غرض تصویب به کابینه تقدیم نمایند» تاکنون در هاله ای از ابهام قرار دارد.

خلیلی و عبور از خط قرمز



کج جلیل سحر



کریم خلیلی در سال ۱۳۲۹ خورشیدی در قول خویش حصه اول بهسود دیده به جهان گشود، خواندن و نوشتن را آنجا یاد گرفت و سپس رهسپار کابل شد و شامل یکی از مدارس دینی شد. این در زمانی بود که تفتیش و شورش حکومت خلقی‌ها ای مردم و مخالفین و فعالین شدت گرفته بود و افراد زیادی از نزدیکان وی توقیف شدند. کریم خلیلی در جوانی جسور بود و به‌شدت فعال، این مسئله باعث که خود وی نیز تحت تعقیب قرار گرفت. مجبور شد کابل را ترک کند، رفتند در بهسود و پروان سنگر نبرد و جنگ راه‌اندازی کردند. بدین لحاظ وی از آموزش و تحصیل پیشرفته و آکادمیک بازماند و کریم جسور مرد سنگر شد.

از بنیان سازمان نصر شد و مبارزاتشان را جدی‌تر و فزاینک ساختند. کریم خیلی از همان بدو تأسیس سازمان نصر بنا بر زیرکی، جسارت و فهمی که داشت همیشه در مرکز ثقل معاملات سیاسی حضور داشت و دخیل بود و هنوز نیز بر سفر صفره کاروان پیروز است. کارنامه سیاسی وی باشد سر جایش، چه در بامیان است، چه در کابل و چه در اسلام. فرصت بحث روی این موارد نیز می‌رسد. در این نوشته کوتاه اشاره داریم عمل کرد مد و جذر دار وی با جنبش عدالت‌خواهی روشنایی.

پس از مزاری، و رهبریت جامعه هزاره به کریم خلیلی رسید. وی در مدت کوتاه رهبریت وقتی با گروه طالبان در بامیان روبرو می‌شود زمینه را غیرممکن می‌بیند از اینکه با طالبان کار کند و شریک قدرت باشد، بامیان را با بودا و یکلونگ و طول عرض‌اش به طالبان فروخت، پس از خیانت بامیان و شکل‌گیری نظام بساطالبانی که به تشخیص وی ماندگاری این نظام متصور بود، با زیرکی تمام و تعریف اصطلاح «کاروان پیروز» در دوران پس از مزاری و نظام بساطالبانی همیشه شریک سفره دولت و قدرت بوده است. اما به‌طور کلی کارنامه وی به حیث یک رهبر سیاسی و مردمی در پرتو تاریخ سیاه و ناکام است. گرچند وی با زیرکی‌اش هیچ‌گاهی از کاروان پیروز بازنمانده است ولی مهم بی‌آمد کار و نتیجه است که ایشان در تمام زمینه‌ها ناکام بوده است، صرف در زمینه منحل کردن شاخه‌ای نظامی حزب وحدت که این مسئله نیز ضررهای هنگفتی را برای جامعه هزاره رقم است و امروز ما هستیم و گلوگاهی پرخطر جغرافیای هزاره نشین. در مدت‌زمان که ایشان در قدرت شریک کزری بود، اضافه‌تر از ۱۰۰ میلیارد دالر برای توسعه و بازسازی داخل افغانستان شد، وی به حیث سومین فرد این مملکت، برای ملت و مردمی باید پاسخگو باشند، بخصوص برای جغرافیای پر ظلمت هزاره‌نشین که با این کمک‌های جامعه جهانی چه کردند. هزینه ساخت تمام اروپا پس از جنگ جهانی دوم به ۵۰ میلیارد دلار نرسید ولی این پول هنگفت از لحاظ توسعه، انکشاف و اقتصاد نتوانت افغانستان را آباد و به‌سوی یک تغیر مثبت پیش ببرد. علت‌اش نیز همین رهبران دولت و حکومت‌اند که یا دزد اند و یا بیکاره.

خلیلی به حیث میراث دار بابه مزاری به پیشگاه تاریخ مردم ما شرمنده و شرم‌سار است. وی با فرصت‌های ایجادشده جدید که کسی حتا خوابش را نمی‌دید چه کرد و این فرصت‌های ایجادشده را چگونه مدیریت کرد؟ مردم ما از فرصت‌های ایجادشده چقدر سود بردند و در این مدت چه طرح‌ها، برنامه‌های استراتژیک و چشم‌انداز برای رفع ظلمت در این خاک و مردم ما رویش بحث شد؟ به‌طور فشرده میتوات گفت جواب هیچ‌کدام از این پرسش‌ها قناعت بخش و امیدوار کننده نبوده و نیست. می‌اییم روی مسئله جنبش روشنایی، جنبش روشنایی از یک مسئله جبریت و ظلمت بر خواسته است و از یک حقارتی که علیه آرام‌ترین و مدنی‌ترین مردم از سوی حکومت‌شان می‌خواهد رقم بخورد. بدون هیچ تردیدی علت شکل‌گیری اعتراض و ایجاد جنبش روشنایی، حکومتی است که سومین گرداننده آن جناب خلیلی بودند که در طول نزدیک به ۱۴ سال حضور در رهبریت دولت نتوانست حتی یک پروژه حیاتی برای مناطق هزاره‌نشین طرح‌ریزی و اجرا کند. همه‌ای این نادیده انگاری‌ها و رواداری تبعیض حاکمیت علیه مردم و جغرافیایی هزاره‌نشین باعث گردیده است شورش مدنی و یا جریان اعتراض به راه بی‌افتد که یکی آن جنبش روشنایی است که مشخص در زمینه‌ای دست برد حکومت به پلان توزیع برق کشور است که ولایات مرکزی را دارند از انرژی برق محروم می‌کنند.

در جوامع که افکار و اندیشه‌های زیست جمعی به شکل سنتی کار می‌کند، در آن جامعه امر رهبریت مردمی معنی پیدا می‌کند و وقتی کسی می‌آید بر سکو و یا کرسی رهبریت یک جامعه و مردم تکیه می‌زند، کوچک‌ترین حرکت و اندک‌ترین سخن او بر روی تمام آن جامعه اثر گزار است. افغانستان، قلمرو زیست ما، یکی از سنتی‌ترین جوامع بشری امروز است که معادلات و معاملات بستگی به رفتار جمعی ندارد و یا می‌شود گفت رفتارهای جمعی توده که حاکمی در قبایل آن پاسخ‌گو باشد و از آن بترسد یک امر قبول‌شده اجتماعی نیست، اینجا در رأس سنت‌ها رهبر است و معادلات و معاملات بستگی به رهبر دارد. در این میان خلیلی به حیث یک رهبران جامعه هزاره افغانستان تا هنوز همین رفتارها را داشته است، بجای اینکه حرف توده را بشنود و تصمیم سیاسی‌اش برمیانی آن اتخاذ کند، تکررو بوده است. اینجا مسئله لا ادراکی سیاسی و مشکل فهم وقایع نیست، بل برخورد‌های رهبران مبتنی محور منافع شخصی‌شان دور می‌زند - مسیری را که میدان طی کرده‌اند.

ار تباط خلیلی با جنبش روشنایی.

ایام نخست: اعتراض توسط جوانان دلسوز مردم ما در این زمینه از اداره امور نشأت گرفت، مسئله با استاد دانش و آقای خلیلی در میان گذاشتند، دانش کارش را کرد، زورش نکشید و ارجاع داد به مردم، اما خلیلی کاری نکرد. وقتی نسل سومی متعهد شدن که در این زمینه می‌ایستند که کسی نباید به پلان برق دست برد بزند، سعادت‌ی نماینده وی در خانه بهزاد حضور داشت. عهد و پیمان بستند که دیگر ظلم و ناروایی را لااقل در این زمینه نباید قبول کرد. سعادت‌ی

فراز و فرود در...

این واقعیت تاریخی را نیز بنامی می‌نمود که خیابان‌های کابل در عدم حضور مردم خطرناک است. مردم در جنبش روشنایی در برابر چشمان همه‌ی مردم دنیا به خیابان‌ها آمدند و به روند تبعیض و نابرابری اعتراض نمودند؛ اعتراض به جریان تاریخ که داشت جانجان همه‌ی مردم و به‌خصوص اقلیت‌های قومی را می‌گرفت. جنبش روشنایی در اعتراض به گذشته، حال و آینده شکل گرفت. فریاد جمعی و مردمی در برابر بی‌عدالتی و نابرابری شد، اما خیلی زود این صدا مردمی خاموش کردند.

سوم) اکنون ما با دو سیماینوع جنبشجنبش روشنایی طرف هستیم؛ یکی جنبش روشنایی که در نخست برای دادخواهی و حق طلبی شکل گرفت و همه‌ی مردم از گروه‌هاگروه‌ها و قشرهای مختلف از جنبش دادخواهانه روشنایی حمایت کردند. تظاهرات ۲۷ ثور، مثال این مدعا است. بعد ازبعداز ۲۷ ثور تا ۲ اسد، اما وضعیت روزبه‌روز تغییر کرد و پیچیده شد. تعدادی خودشان کنار رفتند و تعدادی به‌توعیبه نوعی کنار زده شد. در چهارپاینوع دوم جنبش روشنایی، عبارت از تعداد افراد خاص است که حرکت بزرگ مردمی را به نفع خودشان انحصار نموده‌اندنموده‌اند. درست است که جنبش نیازمند مدیریت بود و می‌بایست شورای عالی مردمی متشکل از اقشار مختلف مردم به آن وضعیتی که پس از ۲ اسد، به وجود آمده بود، رسیدگی می‌کردند. ولی نفرت پراکنینفرت پراکنی بیش از اندازه از آدرس جنبش روشنایی همه را بدبین نمود و مردم را بار دیگر چندپاره کردند. البته در تخریب و فروپاشی تجربه روشنایی طرفداران کریم خلیلی و محمد محقق خیانت بزرگ‌تر از عوامل داخلی مردم تکب شدند، ولی اینجا بیشتر به عوامل داخلی فروپاشی تجربه روشنایی تمرکز شده است. جنبش روشنایی اکنون در صحنه سیاسی و همچنان در نزد افکار عمومی عمل‌اعملن شکست‌خوردهشکست خورده است. چون به هدف اولیه‌اش که همانا انتقال لین برق از بامیان بود، نزدیک نشده که هیچ، بلکه تبعیض و نفرت را بیش‌تر از قبل ترویج نموده است. نفرت و بدبینی را نسبت به قدرت درونی نموده است؛ طوری کهطوری که هرکسیهر کسی در بدنه قدرت است، انگار مزدور است و باید دشنام داده شود. البته این‌یکاین یک امر عادی در همه‌ی جوامع سرکوب‌شده است. مردمی که به‌صورتبه صورت متواتر در تاریخ از سوی قدرت حاکم سرکوب می‌شوند، نگاه‌شاننگاه شان به قدرت منفی است. باین‌همهبا این‌همه قدرت یک امر خواستنی برای همه و در واقعدر واقع داشتن‌اش نیاز همه است. قدرت نسبت ما را با واقعیت‌های اجتماعی زمان ما تعیین می‌کند. یکی از دلایل شکست‌های جنبش روشناییجنبش روشنایی ترویج ادبیات نفرت بود که نسبت به افرادی که در نهاد قدرت حضور دارند، تولید شد. جنبش روشناییجنبش روشنایی هر نوع نقد را با دشنام پاسخ داد. به‌جاییه جای تعریف درست و مفید از واقعیت‌های اجتماعی معطوف به قدرت، از قدرت امر منفور تعریف نمود، ولی خودشان دنبال همین امر منفور به هر دروازه‌ی سر زدند. این تعریف پارادوکسیکال از قدرت، مردم را نسبت به همه‌چیز و همه‌کس بدبین نموده و از جنبش روشناییجنبش روشنایی نیز دور ساخته است. حرکت‌های عوام‌فریبانه سران جنبش روشنایی نیز نقشی در فروپاشی این تجربه در نزد مردم داشت. اکنون جنبش روشناییجنبش روشنایی دیگر آن جنبشجنبش مردمی با اهداف و منافع مشترک و جمعی نیست، بلکه یک جریان تقلیل یافتهتقلیل‌یافته در کنترل تعداد آدم‌های خاص است که به نام جنبش روشنایی برای خودشان بازی می‌کنند. اگر از روز ۲ اسد در میدان دهمزنگ بگوییم؛ شکستِ جنبش روشناییجنبش روشنایی در شبِ قبل از آن روز

جیش خلیلی تاریخ در خیابان

۱۱

تا دقیقه ۹۹ با شور تمام ایستاد بود و سوگند یاد کرده بود که تا آخرین لحظه عمر روی این اعتراض ایستاده خواهد بود. آن‌های که در جلسات اولیه در مسجد باقرالعلوم شرکت می‌کردند بیانیه‌های داغ و پرشور سعادتی را حتماً بیاد دارند که می‌گفت: ”هر که از جنبش می‌رود، خدا پشت‌وپناه‌شان، ما اینجا عهد بسته‌ایم که تا آخرین لحظه حیاتمان از آن خواست مان دفاع می‌کنیم.“

متن اعتراضات: خلیلی وقتی دید صبر مردم از حق تلفی‌ها دیگر بسر رسیده است، تا این عقده‌ها را به خیابان نریزند قابل کنترل نیست، در مسجد و مصلی در بین مردم آمد. جلیقه پوشیده به دهمزنگ رفت. از انبوه جمعیت بهت‌زده شد و حرف گفت. گفت: ”خیزش مردمی (جنبش روشنایی) غیر از عدالت چیزی دیگری نمی‌خواهد“ آن‌های را که علیه جنبش سخن گفته بود کور و کر خواند. وی در ادامه سخنانش افزوده بود: « تا زمانی که خواست مردم که عبور لین برق پروژه توتاپ از مسیر بامیان است، تحقق نیابد، اعتراضات مدنی به شکل محکم‌تری ادامه می‌یابد». خلیلی در سخنرانی‌اش تأکید کرد بود که مردم از تهدید و فشار ترس ندارند و آماده‌اند در این راه قربانی بدهند.

بعد از تظاهرات پرشکوه ۲۷ ثور که وی از آن روز شگفت‌زده شده بود از سیاست ماکیاولیستی اش کار گرفته در مصلی بابه کنار دیگر اعضای جنبش روی خاک نشست و از حضور گسترده مردم در تظاهرات ۲۷ ثور تشکر کرد و از سایر شهروندان کشور نیز خواست به این جنبش بپیوندند.

خلیلی آن روز وعده‌های رهبران حکومت را پوشالی خواند و گفت از آغاز حکومت وحدت ملی تاکنون هیچ پروژه انکشافی در مناطق مرکزی طرح و آغاز نشده است و پروژه‌هایی که هم‌اکنون زیر کار هستند توسط حکومت قبلی آغازشده‌اند. وی با خطاب قرار دادن دولت‌مردان گفته بود: «هیچ راهی جز تن دادن به خواست مردم برای حکومت وحدت ملی نمانده است». بعد از نشست صلاا تمام سران هزاره در دفتر وی جلسه برگزار کردند و جهت ادامه اعتراضات توافق نظر صورت گرفت. این مسئله باعث شد « تیم ارگ » سراغ تک‌تک آدم‌ها را بگیرند و ازجمله آقای خلیلی با گروهش به‌تنهایی با افراد موظف شده ارگ نشست. معاملات سر گرفت و در فردای که قرار بود تظاهرات برگزار گردد و همه منتظر که تصمیم جمعی چه می‌شود، تیم وی اعلامیه انصراف از تظاهرات را صادر کرد و این مسئله باعث شد حقارت‌ها در ذهن و روان جنبشی‌ها تبلور کند. رهبری که در دقیقه ۹۹ به مردم اش پشت کرد مردم و جوانان را در میدان دهمزنگ تنها گذاشت؛ این است سیاست ماکیاولیستی در دقیقه ۹۹ . جوانان پای عهدشان ایستادند، و در این راه قربانی دادند. خون این ۸۶ جوان ما بجای اینکه ریشه درخت استبداد را بشکند، به برکه خون خلیلی ریخت تا تقی خلیلی به سفارت‌اش باقی بماند و خودش به کرسی شورای عالی صلح برسد. اگر این امت فروشی نیست، نتیجه آن کنفرانس‌ها و نشست‌های که با «کمیسسیون دولت» گرفتند کجا شد؟ چرا بامیان صاحب برق نشد؟ چرا اعتراضات عالی جنابان بعد از رسیدن به شورای عالی صلح خاموش شد؟

اعتراض توسط جوانان دلسوز مردم ما در این زمینه از اداره امور نشأت گرفت، مسئله با استاد دانش و آقای خلیلی در میان گذاشتند، دانش کارش را کرد، زورش نکشید وارجاع داد به مردم، اما خلیلی کاری نکرد. وقتی نسل سومی متعهد شدن که در این زمینه می‌ایستند که کسی نباید به پلان برق دست برد بزند، سعادت‌ی نماینده وی در خانه بهزاد حضور داشت. عهد و پیمان

بستند که دیگر ظلم و ناروایی را لااقل در این زمینه نباید قبول کرد. سعادت‌ی تا دقیقه ۹۹ با شور تمام ایستاد بود و سوگند یاد کرده بود که تا آخرین لحظه عمر روی این اعتراض ایستاده خواهد بود. آن‌های که در جلسات اولیه در مسجد باقرالعلوم شرکت می‌کردند بیانیه‌های داغ و پرشور سعادتی را حتما بیاد دارند که می‌گفت: «هر که از جنبش می‌رود، خدا پشت‌وپناه‌شان، ما اینجا عهد بسته‌ایم که تا آخرین لحظه حیاتمان از آن خواست مان دفاع می‌کنیم

خونین رقم خورد. شبی که می‌شد کمی هم به جان انسان‌هانسان‌ها اهمیت داد، ولی اهمیت ندادند. درست نیست ما قربانی را متهم کنیم که چرا قربانی شده، ولی کسانی که آن شب با جان مردم قمار زدند هرگز قابل‌بخششقابل بخشش نیستند. چراکهچرا که بی‌شمار انسان‌های شهید، زخمی و گم‌شده در میدان دهمزنگ، فقط تن خودشانخود شان نبودند که پاره‌پارهپاره پاره شدند، بلکه بیش‌تر از تن آن‌ها، تن جامعه تکه‌تکه شد. سران جنبش روشناییجنبش روشنایی در شبِ قبل از روز ۲ اسد، با سرمایه‌های بزرگ مردم که نتیجه‌ی سال‌ها زحمت و رنج جمعی بودند، معامله نمودند. گذشته از داغ عاطفی پاره‌پارهپاره پاره شدن تن یک جوان برای خانواده، فامیل و جامعهجامعه، جای خالی یک فرد دانش‌آموخته به‌عنوانبه عنوان یک سرمایه اجتماعی جبران‌ناپذیر است. یک فرد دانش‌آموخته در سطح لیسانس و ماستر، فقط یک فرد نیست، بلکه یک سرمایه اجتماعی است که در پی ساختن آن نیرو و زمان زیاد به مصرف رسیده است. وقتی یک ماستر برای خواسته‌های فردی و بی‌تدبیری تعداد خاص کشته می‌شود، یعنی سرمایه‌ی جمعی یک جامعه نابودشدنابود شده است. درست که انتحاری مردم را به خون کشاند، ولی سران جنبش از وقوع همچون رخداد بی‌خبر نبودند. بعد ازبعداز ۲ اسد، سران جنبش روشنایی از رابطه‌شانرابطه شان با تیم حامدکرزیحامدکرزی و به‌خصوص شخص رحمت‌الله رحمت الله نبیل انکار می‌کردند، ولی گذر زمان چه خوب همه‌چیز را روشن می‌کند و از پشت پنهان کاری‌ها، انکار و دروغ‌ها روشنایی می‌آورد. در این شکی نیست که مسئله‌ی اصلی در افغانستان رقابت بین پشتون‌ها است. دو قبیله‌ی پشتون با همدیگر بر سر قدرت منازعه دارند و برای سبوت‌اژ نمودن همدیگر از هیچ نوع عمل دریغ نمی‌کنند، چرا باید فکر نکنیم که انتحاری در روز ۲ اسد، برنامه تیم کزری نبوده تا تیم غنی را به چالش بکشاند؟ حرف احمدضیا مسعود در رابطه به دست داشتن دولت در رخداد دهمزنگ چقدر حقیقت بوده می‌تواند؟ ولی بخشی از واقعیت این همین است که بزرگ‌ترین حرکت و جنبش تجربه تاریخی مردم ما را نیز بازپچه‌ی رقابت‌های درون قومی پشتون‌ها کردند که درنتیجهدر نتیجه آن انسان‌های زیاد در خون غلتیدن و خانواده‌هایخانواده های زیاد در سوگ نشستند. با این همه جنبش روشنایی نیازمند بازسازی است، چگونه؟ و کی‌ها؟ و اکنون یک سال از آن روز خونین گذشت و خون آنان عزیزانی که در میدان دهمزنگ ریخت، هنوز خشکیده است. یاد آن عزیزان گرمای باد!

جنبش روشنایی؛ پس از فاجعه دهمزنگ



کعبه‌ الیاس طاهری

از شکل‌گیری «جنبش روشنایی» حدود یک و نیم سال می‌گذرد. این حرکت به خاطر اعتراض به سیاست‌های حکومت در قبال مناطق مرکزی کشور و دادخواهی برای برگرداندن لاین برق ۵۰۰ کیلوولت ترکمنستان به مسیر اصلی آن (بامیان-میدان وردک)، شکل گرفت.

پس از فیصله‌ی دهم ثور کابینه حکومت وحدت ملی که در آن خط انرژی ۵۰۰ کیلوولت از بامیان- میدان‌وردک به سالنگ‌ها تغییر کرد، جنبش روشنایی در آغاز با راه‌اندازی تظاهرات‌های گسترده و مردمی به میدان آمد و از حکومت خواست تا این فیصله کابینه‌اش را لغو کرده و این پروژه‌ی ملی انکشافی را از مسیر قبلی آن که شرکت «فیشرن» آلمان تأیید کرده است، تطبیق کند.

اما حکومت به این اعتراضات مردم و جنبش روشنایی هیچ اعتنایی نکرد و به خواسته‌های آن‌ها پاسخ مثبت نداد. بعدها دامنه‌ی این راهپیمایی‌ها گسترده تر شد و شهروندان افغانستانی مقیم در کشورهای اروپایی و غربی نیز در حمایت از خواسته‌های جنبش روشنایی به خیابان‌ها ریختند و به آدرس حکومت و کمک‌کننده‌های بین‌المللی افغانستان صدای اعتراضی شان را بلند کردند.

از همان آغاز پیدا بود که حکومت هیچ تصمیم و اراده‌یی برای تطبیق این پروژه‌ی ملی از مسیر بامیان- میدان‌وردک ندارد. پس از قوت گرفتن اعتراضات مردمی که در رأس آن «شورای عالی مردمی جنبش روشنایی» به شمول برخی رهبران سنتی هزاره‌ها قرار داشت، حکومت ناگزیر شد و با کشیدن حصار کانتری در مسیر تظاهرات کننده‌ها مانع رسیدن آن‌ها در گرد و پیش ارگ ریاست‌جمهوری گردید. از طرف دیگر حکومت بعدها اعلام کرد که حاضر است از راه گفت‌وگو و مذاکره به این مشکل نقطه‌ی پایان بگذارد.

کمیسوین‌ها و کمیته‌ها در این مورد ایجاد شد. در بعضی از نشست‌های این کمیسوین‌ها نماینده‌گان جنبش روشنایی شرکت نمی‌کردند؛ به دلیل اینکه گویا کمیسوین‌های ایجاد شده دولتی است و حکومت با فریب و نیرنگ و وقت‌سوزی، هیچ تصمیمی برای برگرداندن لاین برق به مسیر اصلی و اولی آن ندارد.

در گفت‌وگوها و مباحث تلویزیونی، نماینده‌های حکومت و شرکت برشنا و هم نماینده‌های جنبش روشنایی هر کس بر به کرسی نشاندن گفته‌های شان تأکید می‌کردند. تا جایی که «جنبش روشنایی» می‌گفت: «هیچ راه بدیلی، جز بامیان- میدان‌وردک در تطبیق پروژه قابل قبول آنان نیست.»

سه ماه از فیصله‌ی جنجال‌برانگیز کابینه حکومت و اعتراضات و جنجال‌ها در پیوند به این موضوع گذشت. مردم کم‌کم این باور را در خود تلقین کرده بودند که حکومت به آسانی این خواست‌شان شان را نمی‌پذیرد. از یک سو آن‌ها هیچ راهی جز به خیابان آمدن نداشتند. پس از تظاهرات بیست‌وهفتم ثور، شورای عالی مردمی اعلام کرد که در دوم اسد ۱۳۹۵ تظاهرات گسترده‌ی دیگر راه‌اندازی خواهد کرد. در آن زمان کریم خلیلی نیز در کنار مردم بود؛ اما شب پیش از تظاهرات آقای خلیلی پای پس کشید و اعلام کرد که در تظاهرات فردا شرکت نمی‌کند.

تظاهرات دوم اسد جنبش روشنایی، از مصلا‌ی بزرگ استاد مزاری «شهدید وحدت ملی» در غرب کابل آغاز و تا به میدان دهمزنگ ادامه یافت. ظهر آن روز رویداد خونین‌انحاری در میان مظاهره‌چیان اتفاق افتاد و نزدیک به ۱۰۰ تن از جوانان تحصیل کرده و دانشگاهی و فعالان مدنی کشته و ۳۰۰ تن دیگر زخمی شدند.

اقدامات پس از حادثه‌ی دهمزنگ

شورای عالی مردمی جنبش روشنایی، وظیفه داشت تا تمامی تصمیم و اقدامات جنبش و آن‌چه را که در پیوند به گفت‌وگوها و مذاکرات میان حکومت و جنبش روشنایی صورت می‌گرفت، از طریق نشست‌های خبری و یا نشر اعلامیه‌های مسلسل برای مردم افغانستان اطلاع‌رسانی کند.

در این گزارش سعی شده است تا براساس اعلامیه‌های منتشر شده از آدرس شورای عالی مردمی، به موقف‌گیری جنبش روشنایی پس از رویداد خونین دوم اسد پرداخته شود.

پس از فاجعه‌ی دهمزنگ، موضع‌گیری جنبش روشنایی فاز تازه‌یی به خود گرفت و ادبیات سران حکومت و جنبش نسبت به مسوولان حکومت تندتر از پیش ادامه یافت و حتا اتهاماتی نیز بر حکومت وارد شد که گویا حکومت در همدستی با تروریستان زمینه‌ساز وقوع حمله‌ی خونین بر جنبش روشنایی در دوم اسد شده است.

پس از حادثه، جنبش روشنایی ضمن ابراز تأسف از وقوع این رویداد خونین و ابراز غم‌شریکی با خانواده‌های شهدا، با نشر

اعلامیه‌یی تأکید کرد که دولت در زودترین فرصت ممکن به خواست جنبش روشنایی و به پاس احترام به خون قربانیان «میدان روشنایی» گردن نهاده و لاین برق ۵۰۰ کیلوولت ترکمنستان را به مسیر اصلی آن (بغلان- بامیان- میدان‌وردک) برگرداند. در اعلامیه شماره ۲۴ شورای عالی مردمی آمده بود که «خون‌بهای جوانان شهید روشنایی تنها عدالت است نه هیچ چیز دیگر.» در اعلامیه همچنان از حکومت خواسته شده بود که «چوک دهمزنگ را به «میدان شهدای روشنایی» نام‌گذاری کرده و منار یادبودی را به این منظور اعمار کند.»

حکومت پس از فاجعه‌ی خونین دهمزنگ، یک کمیسوین حقیقت‌یاب را به‌منظور بررسی این رویداد تشکیل داد؛ اما جنبش روشنایی اعلام کرد که اعضای این کمیسوین افراد متخصص در عرصه جرم‌شناسی نیستند و توانایی تحقیق درباره چنین مسائلی را ندارند. جنبش روشنایی همچنان در اعلامیه شماره ۲۵ خود گفت که حکومت با سراسیمه‌گی تمام خون‌ها و نشانه‌هایی که به حقیقت‌یابی کمک می‌کردند را پاک کرد.

بنا به افزایش اختلاف نظر‌ها میان جنبش روشنایی و حکومت، و دولتی عنوان کردن کمیسوین حقیقت‌یاب از سوی شورای عالی مردمی جنبش روشنایی، این کمیسوین مانند هر بار دیگر ناکارآمد ثابت شد و گرهی از کار نگشود.

جنبش روشنایی در اعلامیه شماره بیست‌وششم خود حکومت را تا چهلمین روز شهادت شهدای میدان دهمزنگ فرصت داد تا «با دست کشیدن از خیره‌سری، این مطالبه‌ی عدالت‌خواهانه‌ی جنبش روشنایی را که با خون ده‌ها تن از نخبگان عدالت‌خواه و مدنی کشور امضا شده است، تطبیق کند و کشور را بیشتر از این با بحران و پرداخت هزینه‌های نامعقول مواجه نسازد.» در اعلامیه آمده بود که در غیر آن جنبش از هوادارانش می‌خواهد که در سراسر کشور به نافرمانی مدنی اقدام کنند.

رفتار پرسش‌برانگیز جامعه جهانی

رویداد خونین دوم اسد با واکنش‌های زیاد داخلی و بیرونی روبه‌رو شد. در کنار دولت افغانستان، نماینده‌گی‌های سیاسی کشورهای که در افغانستان حضور دارند با نشر پیام‌هایی حمله بر جنبش روشنایی را محکوم کردند؛ اما شورای عالی مردمی تنها محکومیت را بسنده ندانسته و اعلامیه شماره ۲۷ این شورا می‌نویسد که «تظاهرات کننده‌های دوم اسد در پیش چشم نمایندگان جامعه جهانی در افغانستان، به خاک و خون کشیده شد، و نمایندگان جامعه جهانی که با شعار حمایت از دموکراسی، حقوق بشر و تقویت نهادهای مدنی در افغانستان حضور دارند، تنها به صدور بیانیه‌ها و محکومیت حمله، بسنده کرده‌اند. این رفتار پرسش‌برانگیز برای جنبش روشنایی، برای نسل آگاه و تحصیل کرده افغانستان و برای آحاد ملت افغانستان غیر قابل پذیرش است.»

فاز تازه‌ی مبارزات مدنی

در ادامه‌ی جنجال‌ها و نادیده گرفتن خواسته‌ها و مطالبات جنبش روشنایی از سوی حکومت، شورای عالی مردمی در اعلامیه شماره سی‌ودوم این شورا از راه‌اندازی تظاهرات بزرگ، نامحدود و جهانی علیه سیاست‌های حکومت وحدت ملی در قبال مردم مناطق مرکزی کشور و آن‌چه که «سیاست سکوت و اغماض جامعه جهانی» خوانده شده، خبر داده بود؛ تظاهرات به سمت نماینده‌گی‌های سازمان ملل در افغانستان و کشورهای اروپایی.

لغو تظاهرات؛ باب گفت‌وگو باز شود

تظاهراتی که قرار بود در ششم میزان ۱۳۹۵ در کابل برگزار گردد، با پادمانی کمیسوین حقوق بشر، دفتر نماینده‌گی سازمان ملل در افغانستان و برخی از نهادهای مدنی به خاطر باز شدن دروازه‌های گفت‌وگو و مذاکره میان حکومت و جنبش روشنایی، لغو شد. حکومت نیز با نشر پیامی در صفحه‌ی رسمی فیس‌بوک ارگ برای مذاکره با جنبش اعلام آماده‌گی کرده بود.

چند روز دیگر سپری شد؛ اما جنبش روشنایی و حکومت ظاهراً بر سر چه‌گونگی گفت‌وگو به توافق نرسیدند. چنان‌چه در اعلامیه‌ی شماره سی‌وهفتم شورای عالی مردمی نوشته شده بود که «حکومت بهانه می‌آورد و فرصت‌سوزی می‌کند. جنبش از همه شهروندان افغانستان مقیم کشورهای اروپایی می‌خواهد که در تظاهرات‌ها به‌خصوص تظاهرات بروکسل شرکت کنند.» این تظاهرات در آستانه کنفرانس بروکسل سازمان‌دهی و انجام شد؛ جنبش روشنایی مخاطب این اعتراضات‌اش را جامعه جهانی و کشورهای کمک‌کننده‌ی افغانستان عنوان کرده بود.

واکنش جنبش به نشر گزارش یوناما

یوناما یافته‌هایش را در قالب یک گزارش تحقیقی در مورد حمله بر جنبش روشنایی نشر کرد که نتایج یافته‌های نماینده‌گی سازمان ملل از سوی جنبش قابل قبول نبود.

در اعلامیه شماره چهلم جنبش شورای عالی مردمی آمده بود که «گزارش این سازمان بدون توجه و بررسی اسناد و شواهدی که جنبش در اختیار داشت، تهیه گردیده. با وجودی که نماینده خود را هم به یوناما معرفی کرده بود.» بر بنیاد این اعلامیه، «حتا برخی بخش‌های این گزارش خلاف واقعیت‌های اتفاق افتاده، نوشته شده و انتظار می‌رفت تا این سازمان، گزارشی بی‌طرفانه و بدون در نظرداشت مصلحت‌های مقطعی-سیاسی را تهیه و منتشر می‌کرد ولی متأسفانه چنین نشد.»

آغاز نافرمانی مدنی

در رابطه به موضع‌گیری جنبش روشنایی یک موضوع بسیار واضح و روشن است، آن اینکه در هر نشست خبری و یا اعلامیه‌هایش بر خواسته‌ها و مطالباتش همچنان تأکید می‌ورزد و همواره بر تطبیق انرژی ۵۰۰ کیلوولت از مسیر بغلان- بامیان- میدان‌وردک پافشاری می‌کند. تا آن‌جا که پس از بسته شدن باب مذاکره و گفت‌وگو و دریافت نکردن پاسخ از حکومت، در اعلامیه‌ی شماره چهل‌ودوم خود اقدام به حرکت‌های اعتراضی متفاوت‌تر و یا نافرمانی مدنی می‌کند.

فاز جدید مبارزاتی جنبش با نشر چهل‌وچهارمین اعلامیه‌ی شورای عالی مردمی رسماً کلید خورد. به‌منظور به کارگیری از آخرین راه‌کارهای مدنی، در این اعلامیه از تمامی شهروندان کشور خواسته شده بود تا به جریان عدالت‌خواهانه و مسالمت‌آمیز نافرمانی مدنی بپیوندند و در نخستین گام، در سراسر کشور، به‌ویژه در کابل از پرداختن بهای برق و مالیات‌دهی به حکومت و شرکت برشنا خودداری کنند.

هشدار جنبش به سران حکومت

در سیزدهم حوت سال گذشته (۱۳۹۵) قرار بود جنبش روشنایی سالگرد استاد مزاری «شهدید وحدت ملی» را در مصلا‌ی بزرگ مزاری در غرب کابل برگزار کند؛ اما به رغم هماهنگی با حکومت، نهادهای امنیتی از تأمین امنیت مراسم جنبش روشنایی شانه خالی کرد و اعضای شورای عالی مردمی با نشر چهل‌وششمین اعلامیه‌ی شورا برنامه عمومی را لغو اعلام کرد. روز سیزدهم حوت این برنامه هرچند برگزار شد؛ اما به خاطر موضوعات امنیتی، مردم در آن کم‌تر اشتراک کرده بودند.

اعلامیه شماره چهل‌وهفتم جنبش روشنایی که در روز گرامی‌داشت از بیست‌ودومین سالگرد شهادت استاد مزاری منتشر شد به نوعی به رهبران حکومت وحدت ملی آقایان غنی و عبدالله هشدار داده شد و مبارزات جنبش روشنایی را در برآورده شدن خواسته‌ها و مطالبات شان وقفه‌ناپذیر عنوان کرده بود. در بخشی از اعلامیه آمده بود: «از همین جایگاه مقدس عدالت‌خواهی و در روز تاریخی و ماندگار بیست و دومین سالیاد یکی از بزرگ‌مردان مبارزات عدالت‌خواهی در سراسر تاریخ این سرزمین رهبر شهید مزاری (ره) اعلام می‌کنیم که مبارزه برای تحقق آرمان شهیدان همیشه جاوید میدان روشنایی وقفه‌ناپذیر خواهد بود و با هر روشی ادامه خواهد یافت و شما هیچ راهی به‌جز پذیرش این خواسته مبتنی بر حق و عدالت ندارید.»

با این همه، اکنون که حدود یک سال و نیم از مبارزات مدنی جنبش روشنایی در برابر حکومت وحدت ملی می‌گذرد، حکومت به خواسته‌ی اصلی جنبش که همانا برگرداندن پروژه ملی انرژی ۵۰۰ کیلوولت از سالنگ به مسیر اصلی آن بامیان- میدان‌وردک بود، پاسخ نداده و تنها انتقال لاین ۲۲۰ کیلوولت دوشی- بامیان را وعده سپرده است. جنبش روشنایی از آغاز تاکنون فراز و فرودهای زیادی را پشت سر کرده که با موجی از انتقادها و حمایت‌ها روبه‌رو بوده است؛ اما ظاهراً دیده می‌شود که در حال حاضر جنبش روشنایی با آن قوت اولی خود باقی نمانده و حکومت همچنان در تضعیف و سرکوب این جنبش تلاش خواهد کرد.





کخ انور رحیمی

حرکت دادخواهانه مردمی برای انتقال خط برق ۵۰۰ کیلو ولتی «توتاپ» با نامی سرور دانش به شرکت برشنا (۱۹ ژانویه ۲۰۱۴) و به خاک نشستن رهبران و سران هزاره در مصلاهی شهید مزاری کلید خورد. در همین گردهمایی خلیلی شعار «توتاپ خط قرمز ماست» را مطرح کرد و محقق از مسافر بودن خود در ارگ پرده برداشت و این که رئیس جمهور در جلسات رسمی خواست‌هایش را با کوبیدن مشت بر سر میز مدور، رد می‌کند. محقق بی‌هیچ دوراندیشی‌ای گفت: «اگر دولت به مطالبات بر حق مردم وقعی نگذارد، همکاری با دولت را قطع می‌کنیم» همگرایی رهبران هزاره برای نخستین بار اعتماد نسل جوان را بالا برد و شرکت گسترده آنان در روزهای آغازین دادخواهی، حکومت را نگران ساخت.

هنوز دیری از فعالیت «جنبش روشنائی» نگذشته بود که محقق به تصمیم حکومت - انتقال لاین برق ۲۲۰ کیلو ولت دوشی به بامیان - گردن نهاد و با تمام توان در برابر «جنبش روشنائی» ایستاد و به‌موازات آن، زبان به توهین و دشنام گشود و بر جمع و جماعت پیران، جوانان، زنان، مردان، رهبران و پیروان جنبش مردمی حفا کرد. اما تظاهرات میلیونی ۲۷ نور - علی‌رغم میل حکومت و محقق و دانش - بسیار پرشور برگزار شد. آمادگی‌ها برای تظاهرات بعدی هم چنان ادامه داشت تا این که نسل رهبران سنتی هزاره به تدریج متوجه شدند که اگر با اعضای جنبش همراهی کنند، دیری نخواهد پایید که توسط نسل رهبران جوان هزاره از اریکه قدرت به زیر کشیده می‌شوند. بدین ترتیب، محمد کریم خلیلی، صادق مدبر، شفق بهسودی و برخی از وکلای پارلمان شپ قبیل تظاهرات دوم اسد - در دقیقه نود - به بهانه‌ی ترجیح گفتگو با حکومت، خود را از جنبش کنار کشیدند. حادثه‌ی تلخ میدان دهمزنگ فرصت کافی برای محقق و مخالفان «جنبش روشنائی» فراهم کرد تا دهان به فحاشی و دشنام و تکفیر و تفسیق اعضای جنبش بکشایند و به‌جای پیگیری عوامل و دلایل اصلی نسل‌کشی مدیریت‌شده‌ی نجبان هزاره، انگشت اتهام را به‌سوی سران جنبش نشانده رونند.

در مقابل؛ عده‌ی دیگری با استفاده از نام «جنبش روشنائی» تا آنجایی که توانستند بر محقق و دانش و یاران شان هتاکانه تاختند و با بستن تهمت‌های بی‌اساس به آن‌ها، از خط قرمز رعایت عفت کلام عبور کردند. پی‌آیند این اقدامات شتابزده جز روایت نفاق، شقاق، ضعف سیاسی، و بازتاب رسوایی‌های درونی جامعه هزاره چیز دیگری نبود که تا کنون هم جریان دارد. حال، پرسش اصلی این‌جاست که آیا واقعا هواداران «جنبش روشنائی» عده‌ای فحاش، بی‌دین، شراب خوار، و دشمن پیامبر و ائمه اند که محقق روایت می‌کند؟ و در مقابل؛ آیا محقق و دانش و هواداران شان، همانهایی اند که قلم هواداران «جنبش روشنائی» روایت می‌کنند؟ در طی آنچه در پی می‌آید، پاسخ بی‌طرفانه به دو پرسش فوق فراهم خواهد کرد:

یکم: آقای محقق اولین کسی بود که به مصلاهی شهید مزاری آمد و در کنار سایر رهبران سنتی و جوان هزاره روی خاک نشست و گفت: «اگر برق از مناطق مرکزی عبور داده نشود، یک تبعیض آشکار از طرف رئیس‌جمهور و همکارانش علیه یک ملت به شمار می‌رود ... همکاری ما با دولت پایان خواهد یافت» واکنش نخست آقای محقق شتاب زده و بدون دور اندیشی سیاسی انجام یافت، اما از این که در هماهنگی با دیگر رهبران هزاره بود، اندکی مورد تحسین برخی‌ها قرار گرفت. مردم بسیار امیدوار شدند زیرا؛ برای نخستین بار رهبران هزاره به صورت متحدانه به عرصه‌ی دادخواهی مدنی شتافته بودند. به همین جهت، هواداران جنبش با حضور پرشور خود در همایش‌های مقدماتی نشان دادند که برای دادخواهی دوام دار، آمادگی کامل دارند.

دوم: چند روز بیشتر از تعهد محقق نگذشته بود که با دولت هم‌دست شد و موضوع تعیین هیئت - متشکل از نمایندگان دولت و اعضای جنبش روشنائی - را مطرح کرد. در روزهای اول که محقق تازه با دولت همسو شده بود، هرگز با حضور بهزاد و سعادت در ترکیب هیئت مخالفت نشان نداد، اما هنگامی که طرح فریبدهی دولت، از سوی سران جنبش رد شد، ناگهان محقق ۱۸٪ تغییر جهت داد و همراه با پیروانش به ارگ رفت و از طرح دولت با چنگ و دندان دفاع کرد و در یک سخنرانی خانگی زبان به هتاک‌ی سایر رهبران گشود و گفت: «خلیلی چهارده سال را به مسخرگی گذراند، حالا به من می‌گوید که آب‌های رفته را برگردان». او هم چنین برخی رهبران و سران جنبش را به خاطر حمایت از اشرف غنی در انتخابات، سرزنش کرد، خطاب به خلیلی گفت: «سوی سفید و مریض هستی برو خودت را تداوی کن و بگذار دانش کار خود را انجام بدهد». محقق از این طریق می‌خواست

با توهین به دیگران، تغییر موضع ناگهانی و شک برانگیز خود را توجیه کند، اما ناخواسته قیاس به نفس کرد و پرده از روی مخفی‌کاری‌های منفعت‌جویانه و جاه‌طلبی فطری خود برداشت: «دلیل دخالت این‌ها با طرح دولت این است که به حضرت جیب شان چیزی نرسیده ... چون می‌بینند که محقق و دانش به ارگ می‌روند و موثرها و این کش و فاش را سبیل کن! این چوکی‌ها را کسی برای ما خیرات نداده است... بل که از طریق رأی میلیونی مردم به این جا رسیده‌ایم. ما گفته بودیم که حق مردم را می‌خواهیم و هم کاری با دولت را پایان می‌دهیم، اما معنائش این نبود که محقق و دانش از ارگ خارج شوند... این‌ها می‌خواهند از این طریق جای ما را بگیرند. خلیلی پسر شده و فکرش خراب و افراطی شده است... این‌ها می‌گویند ما می‌رویم ارگ را چپه می‌کنیم، دموکراسی که ارگ چپه کردن نیست... ما اصلا در دموکراسی خط قرمز نداریم. یا همه چیز یا هیچ چیز، افراطیت است. کار طالب و داعش است که می‌گویند با حکومت را می‌گیریم یا چپه‌اش می‌کنیم. ما خط قرمز نداریم و ما این شعار را نمی‌دهیم».

با توجه به این واکنش تند و هتاک‌ی آشکار، محقق باب فحاشی و خودزنی را به روی همگان باز کرد و قبح قضیه را شکست. بعد از آن هواداران پر تعداد جنبش هم مقابله به مثل کردند. بنابراین؛ محقق در فحاشی نسبت به هواداران جنبش روشنائی پیشگام بود. دلایل آن را در پی می‌خوانید:

الف: همان‌طور که در بالا اشاره شد، پیش از آن که سران و هواداران جنبش روشنائی زبان بازکنند، محقق به نمایندگی از حکومت وحدت ملی، همپی آنان را به شکل وقیحانه‌ای از طریق تلویزیون شخصی خود و تلویزیون ملی به باد تمسخر و استهزاء گرفت. با بی‌پروایی تمام، حیثیت سیاسی و اجتماعی خود را به عنوان یک رهبر به حراج گذاشت و دیگران را به میدان مبارزه‌ی فحاشی، هتاک‌ی و خودزنی طلبید و «خود کرده را تدبیر نیست».

ب: محقق اگر دشمنی متعادل و منصفانه بود و ریاست اجراییه و رهبریت حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان، سران جنبش را مورد سرزنش و نیش و کنایه و طعن و لعن و توهین و تکفیر قرار داد. اما کسانی که محقق و یارانش را مورد توهین قرار دادند و می‌دهند - به استثنای افراد سرشناس جنبش - آدرس مشخصی ندارند؛ زیرا، ثبت عضویت افراد در جنبش‌های اجتماعی هیچ‌گاه - مانند احزاب - بر اساس احصائیه دقیق امکان‌پذیر نیست. لذا ممکن است، بسیاری از کسانی که محقق و تیم او را مورد اهانت قرار داده‌اند، اصلا از هواداران جنبش روشنائی نباشند. محقق با آن همه خدم و حشم و یادگار و موثرهای لوکس و کش و فاش (تعبیر از خودش) و مشاوران و یاران هم‌دم و هم‌سفره، باید به این نکته وقوف می‌داشت و از مقابله به مثل با هتاکان و فحاشان بی‌هویت دنیای مجازی می‌پرهیزد. «دو عاقل را نباشد کین و پیکار/ نه دانایی ستیزد با سبک‌بار».

ج: محقق اگر خرد سیاسی می‌داشت و نسبت به منفعت شخصی خود ترجیح می‌داد، دمی به مشورت مشاوران خود گوش می‌سپرد، تا به نمایندگی از سران ارگ و سپیدار در برابر مردم نمی‌ایستاد. زیرا محقق با این اقدام نا‌سنجیده‌ی خود زمینه را برای اعمال تبعیض بیشتر علیه هزاره‌ها فراهم کرد. به‌طور نمونه؛ بعد از حادثه‌ی دردناک دهمزنگ او و گاردهای فرهنگی‌اش با چنگ و دندان از برنامه‌های عاملان اصلی نسل‌کشی دفاع کردند و تمام کاسه و کوزه را بر سر سران جنبش روشنائی شکستند، تا موضع دولت را در قبال کشتار شهروندان توجیه نمایند؛ تردیدی نیست که غفلت و سهل‌انگاری سران جنبش - که در روز تظاهرات یک تیم قوی امنیتی تدارک نکرده بودند - یکی از دلایل اصلی قتل عام نجبان هزاره بود، اما واقعیت این است که تأمین امنیت شهروندان در هنگام تظاهرات و دادخواهی‌های مدنی، مسئولیت قانونی نیروهای امنیتی است. در چنین شرایطی اخلاق انسانی حکم می‌کند که هیچ آدمی نباید در صدد تظهير دولت و نیروهای امنیتی‌ای باشد که تعداد زیادی از شهدا و زخمیان جنبش، توسط گلوله‌های خصمانه‌ی آنان از پا در آمده‌اند. اما آقای محقق و یارانش با ایجاد هیاهو حملات پی در پی و خودزنی‌های شرم‌آور، به راحتی آب را گل آلود کردند تا حکومت، ماهی مقصود را بگیرد. در این گیر و دار سر نخ جنایت به کلی گم شد. اما دانش و یارانش شکیبایی پیشه کردند و حتی الامکان سکوت خود را حفظ کردند. بدین ترتیب، آقای محقق در مرکز حملات و هتاک‌ی‌های فیسبویکی - جنبشی و غیر جنبشی - قرار گرفت. همان‌طور که او حریم دیگران را محترم نشمرده بود، دیگران نیز وارد حریم خصوصی/ خانوادگی او شدند. (هر کسی آن درؤد عاقبت کار که کشت).

سوم: محقق در اظهارات اخیر خود گفته است: «۳۰۰ مگاوات برق به هزاره‌جات رفته است! هدف سران جنبش رسیدن به پارلمان است. از آن طرف داعش و طالب مردم می‌کشند ولی از این طرف طرفداران روشنائی مردم را علیه دولت تحریک می‌کنند. هوشیار باشید دنبال فحاشان، شرابخوران، بداخلاقان، فاسدان، بی‌نمازان نروید. این‌ها با دین شما و عقاید و ایمنه و پیامبرتان مخالف است» با این حال بد نیست آقای محقق هم به نکات ذیل وقوف اندکی داشته باشد: الف: برق ۳۰۰ مگاوات دوشی به بامیان یا به دیگر سخن معامله‌ی منفعت‌جویانه محقق و دانش با حکومت، از یک سو خلاف خواست جنبش مردمی است و از طرف دیگر هنوز یک وعده‌ی سرخرمن به شمار می‌رود. بر فرض که این معامله به تحقق برسد، باز هم آقای محقق اگر یک جو دوراندیشی داشته باشد، باید از اقدامات عجولانه - که خوی اوست - بپرهیزد تا این خیر را مقامات مسئول ذریط به گوش مردم برساند. زیرا در آن صورت، اگر دولت به وعده‌ی خود عمل نکند، مردم می‌توانند دوباره پیگیر قضیه باشند. ب: شاید هدف سران جنبش چنان که محقق می‌گوید رسیدن به پارلمان باشد، حال باید پرسید هدف محقق و دانش چیست؟ مگر حفظ چوکی و جایگاه و فرمانروایی بر مردم هزاره نیست؟ محقق جنبش روشنائی را داعش مدنی نام نهاده است؛ با این وصف، چطور ممکن است که داعشیان مدنی در پی تصاحب چوکی پارلمان و دستگاه قانونگذاری کشور باشند؟ این همه تناقض‌گویی و سر درگمی و لجاجت را فقط می‌توان از محقق انتظار برد. او در دوره‌های مختلف فعالیت‌های سیاسی خود، رفتارهای تناقض‌آمیز و اشتباهات زیادی را به نمایش گذاشته و عجیب این‌که هرگز عبرت نمی‌گیرد! او مدعی است که سران جنبش، مردم را علیه دولت تحریک می‌کند. حال از این رهبر شجاع و مجاهد سینه‌چاک باید پرسید که عامل اصلی تبعیض علیه هزاره‌ها کیست؟ و چه کسانی مناطق مرکزی را از پروژه‌های بنیادی حذف می‌کنند؟ اگر عامل اصلی دولت باشد، مردم باید چه کار کنند؟ از دولت وحدت ملی سیاست‌گذاری کنند؟ تو که سالیان متداری خود را پیرو خط سرخ مزاری می‌دانی و در سالروز شهادتت حلقوم پاره می‌کنی چطور این فریاد جاودانه‌اش را از یاد بردی که «حق خواستن به معنای دشمنی با کسی نیست»؟ ج: محقق مدعی است که سران جنبش عده‌ای فحاش و شرابخوار اند که با پیامبر و ایمنه سر ستیز دارند؛ با این حال از یک سو محقق باید چشم‌هایش را بشوید تا دریابد که عده‌ی زیادی از عالمان دین و مردمان مؤمن و معتقد در جنبش حضور دارند که از نظر دانش صدها محقق در حقیقت باید شان گم می‌شوند. تعداد زیادی از سران جنبش روزگاری از یاران وی بودند و محقق برای حمایت آنان یاره‌ها می‌بافید و در خلوت و جلوت از فضیلت و شایستگی شان شعرها می‌سرایید! اکنون چطور شده که آقای محقق حرف خود را پس گرفته و بر بلاهت خود اعتراف می‌کند! بر فرض محال که ادعای آقای محقق درست باشد، مردم تا کی باید تاوان اشتباهات و موضع‌گیری‌های عجولانه و یاه‌سرای‌ی‌های ناسنجیده‌ی آقای محقق را بپردازد؟ از طرف دیگر، محقق با این اظهارات عجولانه و تکفیر و تفسیق اعضای جنبش روشنائی - در واقع بیبنانه‌ترین داوری - خود را در صف سیاف و مجددی و گیلانی قرار داد. اما اگر آقای محقق نگاهی خیلی سطحی به روابط سیاسی و نجبان غریب‌نشین پشتون بیندازد، در می‌یابد که تا کنون کسی ندیده است که سیاف و مجددی و گیلانی از طریق رسانه‌ها اعلام کرده باشند که اشرف غنی و کورس می‌سیخی دارد، نماز نمی‌خواند، به دین‌داری تظاهر می‌کند. زلمی خلیل‌زاد گفتگوی خود می‌خورد، نام پسرانش به‌جای عبدالقادر و عبدالغنی مکس و الکس است. علی احمد جلالی چنان است و انوارالحق احدی چنین است. شکریه بارکزی سکولار است و برقع نمی‌پوشد. کرزی یاده‌گساری می‌کند. زیرا؛ آنان به این درک و دریافت رسیده‌اند که منافع عمومی مردم شان را نباید با ورود غیر اخلاقی به حوزه‌ی خصوصی افراد قربانی کنند. در پایان لازم به یاد آوری است که اعضای جنبش روشنائی از هیچ نوع خبط و خطا مبرا نیستند و کارنامه‌ی شان باید مورد سنجش و داوری منصفانه قرار گیرد و در صورت لزوم خودسری‌ها، و استفاده جویی‌های شان باید کنترل شوند. زیرا در میان اعضای



جنبش کسانی هستند که به راحتی از خط قرمز اصول اخلاقی عبور می‌کنند و بی‌هیچ دوراندیشی‌ای به اقدامات ناسنجیده متوسل می‌شوند و منافع جمعی مردم برای شان چندان اهمیتی ندارند، ولی این بدان معنا نیست که آقای محقق تر و خشک را از دم تیغ دشنام و توهین و تکفیر و تفسیق خود بگذراند تا خویشتن خویش را - که تا خرخره در اشتباهات غرق است - تظهير کند. محقق بیش‌تر از اعضای جنبش روشنائی کوتاه‌فکر است. او نه مثل خلیلی مکار و دور اندیش است و نه مثل دانش مطیع و منقاد. تردیدی نیست که او نسبت به خلیلی کمتر مقصر است، اما رفتار و گفتار او از بی‌ثباتی و کوتاه‌گری و ساده‌اندیشی سیاسی او حکایت می‌کنند و دهن-کجی اخیرش به اعضای جنبش روشنائی نشان داد که او مانند دندان گنبدیده‌ای است که جز کشیدن و دور انداختن نمی‌توان معالجه‌اش کرد. سخن را با رباعی‌ای از عمر خیام به پایان می‌برم: گر می‌نخوری طعنه مزن مستان را / بنیاد مکن تو حیل و دستان را . تو غره بدان مشو که می‌می‌نخوری / صد لقمه خوری که می‌غلام است آن را.

آقای محقق اولین کسی بود که به مصلاهی شهید مزاری آمد و در کنار سایر رهبران سنتی و جوان هزاره روی خاک نشست و گفت: «اگر برق از مناطق مرکزی عبور داده نشود، یک تبعیض آشکار از طرف رئیس‌جمهور و همکارانش علیه یک ملت به شمار می‌رود ... همکاری ما با دولت پایان خواهد یافت» واکنش نخست آقای محقق شتاب زده و بدون دور اندیشی سیاسی انجام یافت، اما از این که در هماهنگی با دیگر رهبران هزاره بود، اندکی مورد تحسین برخی‌ها قرار گرفت. مردم بسیار امیدوار شدند زیرا؛ برای نخستین بار رهبران هزاره به صورت متحدانه به عرصه‌ی دادخواهی مدنی شتافته بودند. به همین جهت، هواداران جنبش با حضور پرشور خود در همایش‌های مقدماتی نشان دادند که برای دادخواهی دوام دار، آمادگی کامل دارند.

راویان درد

به اندوه ناتمام

از دو روز پیش، از راهپیمایی، وقتی کارناوال تبلیغاتی جنبش را برای آگاهی دهی از روز راهپیمایی دیدم، دلهره داشتم، هیچانی نبودم و با آن که این اواخر، تمام افکارم به جنبش روشنائی و فعالیت‌هایش متمرکز بود، اما پنج‌شنبه وقتی که کارناوال را با شور و هیجان خاص، از پل سرخ به سمت گولایی دواخانه در حرکت بود، دیدم احساس غرور و افتخار می‌کردم. از پشت شیشه دروازه‌ی کتابفروشی، یک نگاهی به سمت خانه‌ی محقق، که بیشتر به پسته‌ی نظامی نیروهای آیساف در مسیر کابل- جاغوری شبیه است تا یک خانه؛ نگاهی انداختم و با خود گفتم خدا را شکر که هم نسلانم دیگر هدف را خودشان تعیین و تعریف کرده، راه را خودشان انتخاب و مسیر را خودشان طی می‌کنند؛ آن‌جا بود که تمرکز بیشتر، هیجانم عمیق‌تر و دلهرام شدیدتر شد؛ با آن‌که وظیفه دارم و مسؤول استم که در روزهای رسمی سر کار باشم، اما بدون حتا یک جمله حرف زدن و یا اجازه خواستن، با شناختی که از روحیه و طرز فکر صاحب کار دارم، تصمیم گرفتم در راهپیمایی شرکت کنم. عصر پنج‌شنبه زودتر خانه آمدم و کارهایی را که باید روز جمعه انجام می‌دادم، تمام کردم تا جمعه اگر جنبش روشنائی حرف و حدیثی در مصلا داشت، اشتراک کنم.

از قضا شام پنج شنبه مریض شدم و جمعه را هم در خانه استراحت کردم. از روز پنج شنبه با دوستانم قرار داشتم که روز راهپیمایی باهم باشیم. جمعه شب زودتر از معمول خوابیدم تا فردا سرحال باشم و تا قبل از خوابیدن هم مطمئن نبودم که آیا صاحب کارم اجازه خواهد داد تا در راهپیمایی شرکت کنم یا نه اما دو سابهایی را که روز جمعه خواهرم مخصوص برای خریدنش رفته بود، امتحان کردم و در یک چت گروه دوستانه هم از دوستانم نظر خواستم که رنگ گلابی‌اش را انتخاب کنم یا رنگ سفید و با نظر دوستانم، رنگ سفیدش را در کیفم جا دادم.

چون شب زود خوابیده بودم، صبح زود بیدار شدم. از آن‌جایی که عادت دارم احتمالات را مد نظر بگیرم، حمام کردم، صبحانه را بیشتر خوردم. یک تالیلت مسکن و مقداری غذا هم گرفتم و تصمیم داشتم آب را از دوکان سر کوچه بخرم که فراموشم شده بود و بعد برای خوردن مسکن، بوتل آب لیلا محمدی را گرفتم. با قرار قبلی باید اول خانه دوستم ستاره می‌رفتم و از آن‌جا با هم مصلا یابه می‌رفتم. حدود هفت بجعه دم دروازه‌شان رسیدم و بعد از رنگ زدن از خواهر ستاره شنیدم که او دیشب مریض بوده و هنوز در بستر است. تا دم در مصلا که رسیدم، همه‌اش فکر می‌کردم که یک روز پر از هیجان خواهیم داشت. اما آن‌جا متوجه شدم که بیشتر کسانی که باید می‌بودند، نیستند؛ با عزیزه کریمی تماس گرفتم؛ گفت امتحان داریم و تا کاروان دم دروازه‌ی دانشگاه کابل برسد، امتحان ما هم تمام شده است. از پیش مصلا که کاروان حرکت کرد، بر خلاف راهپیمایی‌های پیشین، یک نوع بی‌نظمی را در خصوص وظیفه‌ی کمیته‌ی انتظامات شاهد بودم؛ اما کمیته‌ی تبلیغات کارش فوق‌العاده بود؛ سیستم بلندگوها خیلی مرتب و منظم، شعارها قشنگ و با معنا بودند و منظم، پی‌هم و بدون سکنه‌گی از گلوهای معترض به فریاد بدل می‌شدند؛ جالب‌ترین شعار: «نصر من الله و فتح قریب، نگ بر این دولت مردم فریب!» بود.

قرار بود در دروازه‌ی دانشگاه کابل با زینب و عزیزه منجی همراه شوم اما آن‌جا به دلیل زیادی جمعیت نتوانستم پیدای شان کنم؛ عزیزه کریمی را زودتر یافتم؛ اما از امتحان‌شان چیزی نپرسیدم؛ چون آن‌چه مهم بود، حضور شان در راهپیمایی بود. گذشته از وزارت تحصیلات عالی متوجه شدم که بعضی‌ها از کاروان معترضان جدا شده و از ده‌های کنار سرک خوردنی و نوشیدنی و آقایان سیگار می‌خرند و همین‌طور بعضی‌ها ایسکریم. کراچی‌های ایسکریم را دیدم که به جای توقف یا رفتن به جهت مخالف راهپیمایان،

همراه با کاروان حرکت می‌کردند و چون هوا خیلی گرم بود، اطراف‌شان از مشتری‌هایی که بیشتر راهپیمایان معترض متعلق به جنبش روشنائی بودند، خالی نبود؛ تا این‌که به چوک دهم‌زنگ رسیدیم و فهمیدیم که علاوه بر کانتینر، در پل آرتل، این‌بار نرسیده به دروازه ی باغ وحش و پلیس نظم عامه، یک دیوار انسانی از پلیس‌های سرحدی سر راهمان قرار دارد؛ از آن‌جایی که هدف جنبش روشنائی «عدالت خواهی برای همه» و «انکشاف متوازن» در فضای عاری از خشونت بود؛ راهپیمایان معترض در چوک دهم‌زنگ توقف کردند و مسؤولان کمیته‌ها و شورای عالی رهبری جنبش روشنائی برای تمام آن‌هایی که در راهپیمایی حضور داشتند، یک‌بار دیگر سخن گفتند و یاد آور شدند که: تا حق‌مان را نگیریم، در جاده‌ها می‌مانیم. در جریان سخنرانی ناجی که من رفته پیش روی هوتل و در کنار لطفیه رحمانی زیر سایه دیوار نشسته بودم، عزیزه منجی و زینب پیرزاد از طریق چت روم فیسبوک آدرسم را گرفتند و همراه با جاوید صمیم و لطف‌علی سلطانی سراغم آمدند. آن‌جا به پیشنهاد جاوید، هر پنج‌نفرمان از کراچی که در وسط جمعیت بود، ایسکریم خریدیم و خوردیم و لطف‌علی رفت دانشگاه که به امتحانش برسد و ما که دنبال سایه می‌گشتم، به پیشنهاد من طرف تانک تیل که در ضلع غربی باغ وحش موقعیت دارد، رفتیم. جمعیت زیادی آن‌جا زیر سایه نشسته بودند و ما از زینه‌ای که آن‌جا بود، به جای چوکی استفاده کردیم و نشستیم. کسی از پشت سر گفت زینه می‌شکند و من با لحن شوخی گفتم نخیر! وزن ما چهار نفر از کم ترین هاست!

چند دقیقه بعد پلیسی که نمی‌دانم از کجا آمده بود با تفنگ دستش، طرف چپ جاوید جا گرفت و به مجرد نشستنش روی زینه، صدایی برخاست، زینه شکست و پلیس کم بود نقش زمین شود. کمی خندیدیم و افسوس خوردیم که دیگر چوکی برای نشستن نداریم. حدود یک و نیم بود که عزیزه و زینب هم به خاطر امتحان برگشتند دانشگاه، من و جاوید هم رفتیم زیر سایه، روی زمین نشستیم. جاوید برای چند دقیقه با دوستش رفت و با یک مشت خرما برگشت و خرما را به من داد تا پیش از رسیدن به غذا، انرژی داشته باشیم. وقتی سخنرانی‌ها تمام و یک تعداد از خیمه‌ها نصب شدند؛ طرف چوک آمدیم تا خیمه‌ها را ببینیم که با همایون یوسفی سرخوردیم. همایون توصیه کرد که برویم آن‌قدر نان بخوریم تا بتوانیم برای مدت نامعلوم تاب بیآوریم.

شماری از پسران جوان، از چوک تا منار قانون اساسی، توسط پرچم کشور یک سابهان ساخته بودند و زیر آن نشسته بودند؛ کنار آن‌ها ایستاده بودم و سابهان کوچک سفیدم را روی پیشانی‌ام مرتب می‌کردم که دیدم عید محمد رویش از من عکس می‌گیرد، تا طرفش چرخیدم، او رفت سراغ شکار دیگری و من از جاوید با موبایلش عکس گرفتم و قرار شد برویم پل سرخ و نان خورده برگردیم؛ پس از این‌که جاوید پسرخاله‌اش را پیدا کرد، حدود ساعت دو و ده دقیقه بود که از آن‌جا به ایستگاه لیسه حبیبیه و از لیسه حبیبیه با تکسی طرف پل سرخ حرکت کردیم؛ به مجرد سوار شدن به تکسی، تماسی از ستاره دریافت کردم؛ او که از گولایی دواخانه به طرف دهم‌زنگ در حرکت بود، می‌خواست بداند ما کجا هستیم، تا او هم به ما بیوندد، جایی قرار گذاشتیم و بعد از شاید پانزده دقیقه، هم‌زمان به محل تعیین شده رسیده بودیم. غذا خواستیم، اما هنوز نرسیده بود که صدای انفجار شنیدیم. من خودم صدا را خفیف شنیدم و فکر کردم دور بود اما جاوید نگران و خیلی دستپاچه شده بود و به هرکس زنگ می‌زد، جواب نمی‌گرفت؛ در همین اثنا یک دوستم از هرات زنگ زد و اوضاع را پرسید. گفتم که انفجار شده، اما من در محل تجمع معترضان نیستم؛ اجازه بده که احوال بگیرم و خیلی با خاطر جمع به خادم حسین کریمی زنگ زدم؛ به مجردی که گفت بله؛ متوجه شدم که اطرافش پر از صداهای غیرعادی است و بلافاصله پرسیدم که انفجار در کجا بود، جواب داد همین‌جا. دوباره پرسیدم همین‌جا یعنی کجا ما آن‌جا نیستیم. با خشم و عقده و ناراحتی گفت

در درون جمعیت. آن‌جا بود که حس کردم از آسمان افتادم زمین و تکه تکه شدم. جاوید هنوز نتوانسته بود با همایون تماس بگیرد. با کوشش بالاخره با سخی خالد تماس گرفت، اما چون خالد همه‌اش گریه می‌کرد، معلوم نشد که چه گفت و چه شنید؛ من به عزیزه کریمی، رضا جیرکتو، جواد مسیح، خیبر جرأت و شماری هرکسی را که در موبایلم داشتم و می‌فهمیدم که در دهم‌زنگ حضور دارد، زنگ زدم و همه گفتند خوبیم. نمبر انانی را که نداشتم، سعی می‌کردم از وابسته‌گان شان بفهمم. از آنجا نمی‌دانم نان خوردیم یا نه؛ جاوید و پسر خاله‌اش رفتند طرف شفاخانه فرانسوی تا با داد یک دوست‌شان که زخمی شده بود، برسند. من و ستاره هم بعد از فهمیدن این‌که یک تعداد دوستان ما در شفاخانه‌ی علی‌آباد است، به طرف علی‌آباد حرکت کردیم. آن اوایل بعد از وقوع انتحاری فکر نمی‌کردم تلفات زیاد باشد؛ اما همین‌که داده‌ی موبایلم را روشن کردم و به فیسبوک سر زدم، فهمیدم که دل نگرانی‌های اول صبح من به واقعیت تبدیل شده است. در محوطه‌ی شفاخانه، نرسیده به خود ساختمان شفاخانه گریه‌های یک مادر و دو دختر جوان مرا به طرف خود کشاند، چند قدم طرف‌شان رفتم و با صدای ستاره، طرف او برگشتم و رفتیم پیش دروازه که با اسحاق احساس و لطف‌علی سلطانی مواجه شدیم و با دیدن زخمی‌ها و خیر شدن از شهادت استادی که فقط یک هفته به من فتوشاپ تدریس کرده بود (خداداد کریمی) و یک دنیا محبوبیت برایم گذاشته بود، کنترلم را از دست دادم و بی آنکه ناله کنم، اشک‌هایم سرازیر بود.

کم‌کم حالت ضعف به من دست داده بود و همان‌جا روی زمین نشستیم. در علی‌آباد بود که دیدم داکتران چقدر نسبت به زنده‌گی مجروحی که وابسته به آن نانشان داکتران بود، بی توجهند و چقدر غیر مسؤولانه برخورد می‌کنند. همان‌جا از شهادت جوانانی که از بهترین سربازان روشنائی بودند، خبر شدم و دردی را که در ته دلم حس می‌کردم، بی‌سابقه و عمیق و جانکاه بود. از آن‌جایی که نسبت به شیخین، سخت احساس تنفر می‌کردم، در فیس‌بوک، خطاب به دوستان حاضر در شفاخانه‌ها نوشتم که اگر این خاننن بی‌چشم و رو به بهانه‌ی عیادت آمدند، باید مانع ورودشان به شفاخانه‌ها شوند و چون می‌دیدم که زخمی‌ها منتظر و داکتران در بیرون چکر می‌زنند، دوباره چیزی نوشتم که دقیق یادم مانده است.

تا ساعت هفت شام آن‌جا بودیم، بهزاد و ناجی و کریمی آمدند، زخمی‌ها را دیدند و رفتند اما هرچه دوستانم اصرار می‌کردند من و ستاره قرار گذاشته بودیم که یا همان‌جا بمانیم و یا برویم دهم‌زنگ. از یک‌طرف خواهرم از خانه پشت سر هم زنگ می‌زد و از طرف دیگر اسحاق احساس دلالی را با قهر و عتاب ذکر کرده؛ چون چاره دیگر نبود، شفاخانه علی‌آباد و یک خیل زخمی و شهید را همان‌جا مانده و با دل شکسته و پر از غم طرف برجی حرکت کردیم. خانه که رسیدیم، دوباره سراغ فیس‌بوک رفتیم و از آن‌جا از شهادت هم‌صنفی‌ام در کلاس خبرنگاری (محمد حسین محمدی) آگاه شدم و دوباره اشک‌ها بهانه یافت تا جاری شوند؛ مادرم که حال و روزم را دید، به امید دلناری دادن کنارم نشست و من با گذاشتن سرم روی شانه مستحکم و استوارش تمام دردهای آن روز را اشک ریختم و با صدای بلند ناله کردم. مادرم که طاقش تمام شده بود، هم‌زمان که گریه می‌کرد، مرا می‌بوسید و التماس می‌کرد که بس کنم. وقتی کمی آرام شدم، رفت که برایم شیر بیآورد، شیر را که نوشیدم، دیگر نفهمیدم که چه وقت خوابم برد و فردا که بیدار شدم، فهمیدم که مادر به بهانه‌ی شیر آرام بخش به من خوراندند بود.

یک شنبه خانه را به مقصد محل وظیفه ترک کردم و اما در پیش مصلا، از رفتن به وظیفه منصرف و در تشیع جنازه اشتراک کردم. از دو شنبه به بعد وظیفه می‌روم؛ اما هنوز تصور منظره‌ی محل فاجعه، حس از دست دادن خیل عظیم از بهترین‌های سرزمینم و صدای ناله‌های مادران در روز تشییع جنازه‌ی شهدا روح و روانم را می‌آزارد و آرزو می‌کنم عاملان سرکوب معترضان جنبش روشنائی هرگز آب خوش از گلو پایین ندهند.



به حوالی ساعت ۸ از خواب بیدار شدم. نمی‌دانم چرا، اما این‌بار بدون این‌که مرا کسی بگوید، لباس هایم را پوشیدم و بی آن‌که خواهرم را بیدار کنم خود را به جمع مظااهر کنندگان رساندم. نمی‌دانم چرا قبلا به جنبش روشنائی بی‌تفاوت بودم، اما این‌بار که به بامیان رفتم و وقتی دیدم جوانان در خیابان نزدیک به میدان هوایی بامیان زیر نور چراغ های خیابان درس می‌خوانند دل‌م گرفت. دیدم که لایتیم با وجود عظمت و بزرگی‌اش واقعا محروم مانده بود، و این وظیفه‌ی من بود که امروز در بین مظااهر-کنندگان باشم. جمعیت را بیشتر دانشجویان و جوانان تشکیل داده بودند و این موج خروشان از «چوک مزاری» به سمت «ارگ» در حرکت شد. اما جمعیت در دهم‌زنگ به دلیل مسدود بودن راه متوقف شد و بزرگان این حرکت مدنی(جنبش روشنائی) به ایراد سخنرانی‌های خود پرداختند. آقای بهزاد طی تماس تلفنی‌ای که با آخرین یادگار مزاری (زینب مزاری) برقرار ساخته بود، توانست جمعیت پر از شور را متقلب کند، و همه با شنیدن صدای زینب مزاری به حال خودشان و نبود مردی بزرگی چون مزاری زار زار گریه کردند. صدای دختر مزاری با شکوه و با غرور بود و مطمئنا هیچ کسی نمی‌توانست در آن لحظه، اشک‌هایش را کنترل کند؛ مرد و زن همه گریه می‌کردند. به راستی دختر مزاری است؛ مثل پدرش قوی، محکم و آرام صحبت می‌کرد، طوری‌که سیلی از مردم سکوت کرده بودند و به آوای ملکوتی دخت مزاری گوش می‌دادند. هوا گرم و جمعیت زیاد بود؛ من و دوستانم ناگزیر شدیم کنار مجسمه‌ی «کتاب قانون اساسی» بنشینیم و نشسته سخنان سخنرانان را بشنومیم. قرار بود مظااهر همچنان ادامه داشته باشد. جمعیت همه گوش به حرف‌های سخنرانان داده بودند و گروه‌گروه در گوشه‌ای نشسته بودند.



راویان درد

دوستم ایلا را که کنار خیابان ایستاده بود صدا کردم و او از حلقه‌ی دوستانش جدا شد و به من و مینا پیوست. کنار مردی چتر به دست نشستیم تا آفتاب کمتری به ما بتابد. حوالی ساعت ۱۲:۳۰ دقیقه بود و تصمیم گرفتیم برویم و غذایی بخوریم و باز برگردیم و شب را با جنبشیان سپری کنیم. خانه بودیم که زنگ تلفن به صدا درآمد و دوستی سراسیمه پرسید: «انفجار شده آیا شما خوبید؟» دیگر صدایی نمی‌شنیدیم. سراسیمه لباس‌های مان را پوشیدیم و با دوستانم راهی دهمزنگ شدیم. از دور جمعیت بود و ما به غیر نزدیک‌تر می‌شدیم. هرچه پیش می‌رفتیم پاهایم بی حرکت‌تر می‌شد. همه‌جا بوی خون می‌دادند. زمین خونی بود. هوا خونی بود. آسمان خونی بود. مردم خونی بودند؛ صداها، گریه‌ها. کسی با خون خود روی زمین نوشته بود: «نابرابری، بی‌عدالتی». قلبم درد گرفته بود. کنار دیوار نشستیم. به کفش‌های بدون صاحب، به دستمال‌های گردنی غرق در خون نگاه کردم و فقط نگاه کردم. همین یک ساعت پیش این‌جا پُر بود از جمعیت جوان و پُر از انرژی؛ کسانی که هر کدام‌شان برای آینده‌ی خود پلان‌های بزرگی داشتند و قرار بود هر کدام رهبری باشد انقلابی و مردمی. اما نامردان نامردانه همه‌چیز را از آن‌ها گرفتند. مردم عصبانی بودند. کسی نمی‌گذاشت پولیس دخالت کند و تکه‌های بدن شهدا و محل حادثه را که غرق خون بود، دست بزنند. این‌جا محشر بود و ما مرده‌های متحرکی بودیم که فقط می‌توانستیم ببینیم و آرام گریه کنیم؛ برای خودمان، مردم‌مان و کشورمان. راه‌ها توسط جوانان هزاره بسته شده بودند و ما در بین جمعیت نشسته بودیم. کسی می‌گفت سه انتحاری بود و کسی می‌گفت چهار انتحاری. به جایی که پیش‌تر تا ساعت ۱۲:۳۰ آن‌جا نشسته بودیم، نگاه کردم. درست در پنج قدمی محل انتحار قرار داشت. اگر ما نمی‌رفتیم، بدون شک عزیزان ما تکه‌های گوشه‌ی مان را باید از روی سرک جمع می‌کردند، اما ما لایق این‌طور شهیدشدن نبوده‌ایم. آنان رفتند سربلند و صبور و جان‌شان را برای مردم‌شان قربانی کردند تا عدالت برقرار شود؛ تا ما، ما باشیم. به راستی ما هم مرده ایم، اما با این تفاوت که نفس می‌کشیم. عظم هنوز کار نمی‌کند و من فقط نگاه می‌کردم به کسانی که شهید شدند، به خانواده‌های شان، به قلب‌هایی که دیگر نمی‌تپند، به چشم‌هایی که دیگر باز نمی‌شوند، به لبخندهایی که بر صورت‌ها خشک شدند. همه و همه مرا ویران کردند، ویران‌تر از دهمزنگ و ویران‌تر از هر ویرانی. حالا پاسی از شب است و هیچ کس دقیق نمی‌داند که چه کسی شهید شده است. از استاتوس‌های دوستانم می‌ترسم. از این‌که مبدا نام دوستی را که دیگر نیست، بنویسند. در این میان کسی عکس دوستی را که شهید شده و آرام روی تخت شفاخانه خوابیده است، می‌گذارد. به او فکر می‌کنم، به خوبی‌اش، به مرد بودنش، به لبخندی که ماندگار شد و به «دولت‌شاهی» که دخترش را در راه آرمان‌های «جنبش روشنائی» تنها ماند.

۱۳۰۳ شهادت ۱۳۰۳ شهیدان

به اول صبح به دلیل امتحان دانشگاه نتوانستیم با مظاهره‌چیان یکجا شویم، ولی ساعت حدوداً ۱۲:۳۰ عصر وقتی از امتحان خلاص شدیم، دوان دوان از پوهنتون طبی کابل خودم را به «دهمزنگ» رساندم. آنجا که رسیدیم، چند دقیقه‌ای دنبال دوستان و آشناهایم گشتم تا باهم یک‌جا بنشینیم؛ چون اکثر ما باهم وعده کرده بودیم که اگر شب ماندنی شدیم کتاب‌های خود را ببریم و شب را همان‌جا می‌گذرانیم. ولی زیاد خسته شده بودم، در وسط مردم لحظه‌ای نشستیم تا خستگی‌هایم رفع شود. دقیقاً در وسط مردم، نزدیک دانشجویان پولی تخته‌یک؛ چون آن‌ها باهم قصه و بحث داشتند، خواستیم کمی خستگی‌ام رفع شود. لحظه‌ای نگذشت که صدای مهیبی ساحه را لرزاند و همه‌جا را دود و آتش و خون گرفتند. انفجار اولی در نزدیک ردیف اول بود. ما همه دست به گریختن زدیم. این‌بار صدای فیر و بمب دستی شروع شد و در چهار طرف ما انداخته می‌شدند. در آن موقع صدای انفجار دوم رخ داد. این‌بار دقیقاً جایی بود که ما پیش‌تر آن‌جا نشسته بودیم؛ یعنی نزدیک چوک. با اکثر مردم به سمت سرک دانشگاه می‌دویدم که این‌بار از سمت پیش‌روی ما فیر شروع شد. دقیقاً از وسط عسکرها بود که متأسفانه منجر به شهید شدن تعداد زیاد دانشجویان شد. اکثری‌ها خود را داخل جوی کنار سرک انداختند، ولی من داخل یک دکان شدم. می‌بایلم بدستم بود. امیدی برای زندگی نداشتم. فقط چند ثانیه ویدیو ثبت کردم، به فسبوکم گذاشتم و به دوستانم گفتم که من هنوز زنده‌ام. بعد از همین لحظه به کمک مردم بیرون شدیم، ولی نتوانستیم تا آخر آن‌جا بمانیم؛ چون زخمی‌ها بیشتر بودند، خواستیم به کمک آن‌ها خود را به شفاخانه برسانیم. حداقل کار یک نرس را می‌توانستیم انجام بدهیم. تا نزدیکی‌های شام به شفاخانه «علی‌آباد» بودم و این‌گونه دوم اسد ما به خون آلوده و یک خاطره‌ی سیاه در ذهن ما ثبت شد.

به نغمه‌ها و نغمه‌ها نغمه‌ها نغمه‌ها نغمه‌ها

به نغمه برار راست می‌گفت!

آفتاب سوزان صورتم را نوازش می‌کرد، انگار نوک سوزن روی گونه‌هایم فرو می‌رفت، دنبال سایه بودم تا خود را از آفتاب خشمگین آن روز پنهان کنم، در نزدیکی نماد کتاب قانون اساسی، درختی کوچکی را یافتم، زیر سایه‌اش نشستیم؛ لحظه‌ی اندکی نگذشته بود که سیلی از دست‌فروشان (ایسکریم فروش، خربوزه فروش و دوغ

فروش) به جمعیت مظاهره‌کننده نزدیک شد؛ از زیر درخت بلند شدم، رفتم داخل موتر، کنار نغمه نشستیم (نغمه راننده‌ی موتر خانم آزاد است)، گفتم: «نغمه بیرار! مردم ما، مدنی‌ترین مردم استند؛ اگر تجمع این چنینی، در جاهای دیگر صورت بگیرد، نه شیشه سالم در دکان‌ها می‌ماند و نه دست‌فروشان، نزدیک جمعیت معترض شده می‌توانند». نغمه گفت: «پلیسا باید مانع شوه که این ایسکریم فروشا، در بین مردم نروه که خدای نخواستہ کدام حادثه نشوه». اندکی نگذشته بود که مردی سراسیمه کراچی که روی آن کوزه‌های دوغ بود، خودش را با کراچی‌اش به جمعیت رساند و ما رفتم طرف کارته چهار که بقیه‌ی قصه را همه می‌دانند!

مشاهده کلیات

به این رویکرد قیاسی و نه تجربی به خرد و اخلاق، چیزی را روشن نمی‌کند، مسأله را گنگ و مجهول کرده، ما را از موضوع اصلی منحرف کرده و ادعای زورگویان و فاتحان را تصدیق می‌کند. در ناکارایی این رویکرد به جنبش روشنائی همین بس که یک موضوع اجتماعی و همه‌گانی به این گسترده‌گی را در افراد مشخص و سوء استفاده‌گری فرو می‌کاهد که حداکثر عضو فعالند. اگر نتوانیم آن‌چه را در برابر چشمان ما رخ می‌دهد، توضیح دهیم، با نظریه‌های اعصار گذشته که پاسخ به وضعیت‌های خاص بوده‌اند، هرگز نمی‌توانیم توضیح دهیم. سخن فارابی و این سینا و فیلسوفان قدیمی در توضیح آن‌چه در این روزها در کابل رخ می‌دهند اصم‌اند و تحلیل انتزاعی‌خرد بر مبنای نقل‌ها و کتاب‌ها گمراه‌کننده. هزاران تن، از اقشار مختلف اجتماعی، از ستمگری به تنگ آمده‌اند و در خیابان عدالت و برابری می‌خواهند. چنین چیزی از هر منظر معقول و منطقی است. عمل غیر منطقی‌تر از آن نیست که انسان‌ها در برابر حق شان کوتاه بیایند.

من این تحلیل‌های بی‌ارتباط به موضوع را بیش از هر چیزی نشان گذر و «ندای آینده‌گان» و «صدای نسل بعدی» می‌دانم. نسلی که از نسل ما گذر کرده‌اند و ما باید بپذیریم که نوتر و تجربی‌تر از ما می‌اندیشند. قبول این گذر سخت است، آن‌گونه که برای نسل پیش از امیری، گذر امیری سخت و غیر قابل پذیرش بود. آن را باور نمی‌کرد و مهر بی‌عقلی و جنون و دیوانه‌گی می‌زد. غنای تجربه نیز همین است. نسل اول همه‌چیز را الاهیاتی می‌دانستند و در چارچوب حلال و حرام وزن می‌کردند. نسل امیری رویکرد قیاسی-فلسفی دارد و برای آن‌ها مفاهیم برتر از واقعیت تجربی است. نسل کنونی هم از مذهب خسته‌اند و هم از قیاس و فلسفه، رویکردشان به تحولات تجربی است؛ می‌خواهند شریک قدرت باشند. خواب حاکمان و رهبران را پریشان کنند. جنبش روشنائی، به نوعی همه را گیج و پریشان کرده است. صدای این نسل را باید شنید. آن‌ها را باید باور کرد. اگر عقل و خرد را نه امر فطری و استعلایی، بل تجربی، آزمودنی و یادگرفتنی بدانیم، جوانانی که ما ملاها آن‌ها را به عنوان شورش‌گران محکوم می‌کنیم، از مکاتب و دانشگاه‌ها برخاسته‌اند. تجربه‌ی کاری در دولت دارند و تبعیض و نابرابری را با گوشت و خون تجربه کرده‌اند. عقل و خرد نیز چیزی درس و تحصیل و دانایی نیست. اگر سخنی صناداری برای گفتن در باره حضور آن‌ها در خیابان نداریم، دست کم این توان را داریم که صدای آن‌ها را که مدت‌ها در گوش خیابان و فضاهای عمومی طنین‌انداز است، بشنویم، به مقاومت و ایستاده‌گی آن‌ها تأمل و تدبیر و کوشش کنیم این اعتراض جمعی و مردمی را که از هر قوم و طایفه در آن حضور دارند و در هر‌جا دایاسپواری هست، صدای روشنگرانه و برابری‌خواهانه نیز نیز بلند است، بفهمیم و آن را در افراد مشخص تقلیل ندهیم.

به صبح امروز، از زخمیان جنبش روشنائی عیادت کردم؛ وضعیت بعضی‌شان بسیار وخیم است؛ اعضای جنبش، تلاش کنیم زخمی‌هایی که تا هنوز به هوش نیامده‌اند، برای درمان به خارج از کشور بفرستیم؛ لحظه‌هایی که با هم صحبت کردیم، جوانان مبارز می‌گفتند که اگر هزار بار زخمی شویم، باز هم به مبارزات خود ادامه می‌دهیم؛ سینه‌های خود را برای نسل آینده سیر می‌کنیم تا آن‌ها زنده‌گی ما را تجربه نکنند؛ مرگ را می‌پذیریم اما تعیض را هرگز...

فراوانی

به بهای سنگین عدالت خواهی در افغانستان

در درازای تاریخ این سرزمین، هر جریان عدالت خواهی که بر ضد بی‌عدالتی و نابرابری صدای خود را بلند کرده است، بهای بس سنگینی پرداخته است و سعی بر خاموشی این صدا کرده‌اند؛ همیشه قلم و تفنگ در تقابل هم قرار گرفته است؛ اما سهم قلم همیشه پیروزی بوده و خواهد بود؛ نهضت خونین دوم اسد نیز یکی از رویدادهای دردناک تاریخ سرزمین ماست که بسیاری در آن به خاک و خون کشیده شدند؛ خون ریخته شده‌ی عدالت‌خواهان، فرس سرخ چوک دهمزنگ و سرهای بی‌تن، تن‌های بی‌سر و دست‌ها و پاهای قلم شده‌ای که این فرس سرخ را رنگین‌تر کرده بود. بدن‌های داغدار از گلوله‌های زهرآگین، به سان لاله‌های داغدار می‌مانند.

پاسخ گل را با گلوله دادند و پاسخ آب دادن را با غوطه‌ور کردن در سیل خون سرخ‌شان و اما برخی این درد را منحصر به هزاره‌ها می‌دانند؛ لطف کنید و مبارزه برای عدالت، برای انسانیت و برای برابری را به قوم خاصی نسبت ندهید؛ هنگامی که برای عدالت‌خواهی در یک صف ایستادیم، سخن از قومیت بی‌معناست؛ من به عنوان یک عدالت‌خواه، همیشه در خط نخست مبارزات عدالت خواهی بوده‌ام و حالا هم قلم داغدار است و دردی را که من تجربه می‌کنم، شاید هزاران هزاره‌ی ما تجربه نکنند. هر یک از شهدا پاره‌ی تنم بودند و من پاره‌های تنم را از دست داده‌ام پس، این درد قوم مشخصی نیست. در پایان سخن، خون پاک عزیزان در خاک خفته‌ی مان را پاس می‌داریم و همه با هم با صدایی رسا و اراده‌ی مستحکم‌تر به پا می‌ایستیم و نمی‌گذاریم صدای عدالت خواهی‌مان خاموش شود و در گلو بماند.

خاطرهای

به خاطره‌ی یک درد

روز دوم اسد بود، با بسیاری از دوستان و هم‌فکرانم، برای نه گفتن به نابرابری رفته بودیم؛ به علت بسته بودن راه‌ها به وسیله‌ی کانتینرها، دهمزنگ مستقر شدیم، قرار بود تا برآورده شدن خواسته‌های مان در همان جا بمانیم. پس از چاشت، هوا بسیار گرم بود، خود را به زیر سایه‌ای کشیدم، صدای رسای داوود از بلندگوها طنین‌انداز بود؛ دوستانم را می‌دیدم که هرکدام با لب‌های خندان در گوشه‌های نشستند و از عزم محکم‌شان سخن می‌گویند. ناگهان صدای هولناکی به گوش رسید، روز روشن به شب تاریک مبدل گشت. گوش‌هایم دیگر چیزی نمی‌شنید؛ در اطرافم، چیزی جز پیکر به خاک و خون کشیده شده‌ی جوانان و کودکان که چشم نمی‌خورد و به تعقیب آن، انفجار دوم رخ داد؛ به سختی از جایم برخاستم؛ قلم آن چیزی که چشم‌هایم می‌دید، باور نمی‌کرد؛ بوی خون و آتش، همه جا را فراگرفته بود. شعار آن روز در وجودم نعره می‌زد: «میمیریم، میمیریم، دلت نمیبزیریم». و این مسافران ملکوت، چه زود ادعایشان را ثابت کرده بودند.

مشاهده کلیات

جوشش

تاریخ در خیابان

۱۵

روز دوم اسد بود، با بسیاری از دوستان و هم‌فکرانم، برای نه گفتن به نابرابری رفته بودیم؛ به علت بسته بودن راه‌ها به وسیله‌ی کانتینرها، دهمزنگ مستقر شدیم، قرار بود تا برآورده شدن خواسته‌هایمان در همان جا بمانیم. پس از چاشت، هوا بسیار گرم بود، خود را به زیر سایه‌ای کشیدم، صدای رسای داوود از بلندگوها طنین‌انداز بود؛ دوستانم را می‌دیدم که هرکدام با لب‌های خندان در گوشه‌های نشستند و از عزم محکم‌شان سخن می‌گویند.

ناگهان صدای هولناکی به گوش رسید، روز روشن به شب تاریک مبدل گشت. گوش‌هایم دیگر چیزی نمی‌شنید؛ در اطرافم، چیزی جز پیکر به خاک و خون کشیده شده‌ی جوانان و کودکان که چشم نمی‌خورد و به تعقیب آن، انفجار دوم رخ داد؛ به سختی از جایم برخاستم؛ قلم آن چیزی که چشم‌هایم می‌دید، باور نمی‌کرد؛ بوی خون و آتش، همه جا را فراگرفته بود. شعار آن روز در وجودم نعره می‌زد: «میمیریم، میمیریم، دلت نمیبزیریم». و این مسافران ملکوت، چه زود ادعایشان را ثابت کرده بودند.





همچنین، نملی تبعیدیان غریب هزاره، در هر کجای جهان هستند، بپردازند این عادی شدگی، کشتار هزاره‌ها، فریاد انسانی سردهند و در این سمری سخت و فصل دهمت مردم کوپته را تنها نگذارند. دوران سخت و رنج برای است. هزاره‌ها بیش از هر مردمی به حضور در خیابان تاریخ نیاز دارند. مردمی که برای گرفتن حق شان در خیابان‌ها حضور می‌یابند، هرگز شکست نمی‌خورند. در طول سه دهه، حضور هزاره‌ها در خیابان، سیاسی‌ترین حضور و درعین حال حقیقی‌ترین نیز هست. در دنیای امروز، نملی خیزش‌های مردمی، در خیابان‌ها شکل می‌گیرند. کاخ‌ها، جایگاه رابه خیابان داده است و تقدیرها در خیابان‌ها رقم می‌خورند: خیابان، صحنه‌ی اجرای تاریخ است.

اسدبودا

خون سفید و سرخ و حبش هست در زمین
خون می‌دهیم و باز عطش هست در زمین
ضحاکه پیر غازه طلب می‌کند ز ما
هر روز خون تازه طلب می‌کند ز ما
هی می‌کشد و بار دیگر تازه ایم ما
در مرگه از قدیم خوش آوازه ایم ما
خون گلوئی کیست برین سنگفرش داغ
اینکه سزای آنکه طلب می‌کند چراغ
سر می‌بزند ولی مگو شاهه ات کجاست
گیرم چراغ دلا تو را خانه ات کجاست
شهر تو کو، پناه تو کو، لشکر تو کو
قوم هزار پاره من! کشور تو کو
خواهر بگو هوئی کدام شما چم است
از خانه کدام شما روشنی گم است
بخت بد کدام شما سرب و سنگ بود
نان آور کدام شما دهمزنگ بود
این تکه گوشت پاره دل تویر تو نیست؟
این لخته‌ها شبیه سر شوهر تو نیست؟
این پاره آستین، به نظر آشتا نبود؟
خواهر ببین! دو دست خود مرتضی نبود؟
ابوطالب مظفری

یادنامه‌ی اهلادرفندگان

چهارشنبه
روزنامه

مدیرمسوول: محمد احمدی
معاون مدیرمسوول: قدریه آذر نوش
سردبیر: رحمان رضایی
دبیر بخش سیاسی: رضا لعلی
صفحه آرا: موسی آتین
عکاس: جعفر رحیمی
تیراژ: ۴۰۰۰
قیمت: ۳۰ افغانی
چاپ: مطبعه چشمه